

رژیم و حداقل دستمزد کارگران

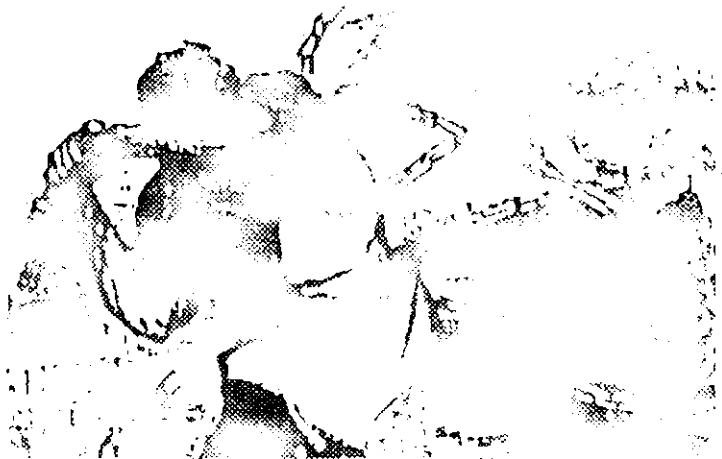
مناظره‌ای با سندیکالیست‌ها

درس‌های جنبش زنان در ایران

بحث آزاده: کمیته‌های عمل مخفی

فاشیسم و کمینترن

زنده باد اول ماه مه!



کارگران جهان متحد شوید

فهرست مطالب

- سر مقاله :
- ۱ دربارهٔ افزایش حداقل دستمزد کارگران. م. رازی
- مسائل کارگری :
- ۶ مناظره‌ای با سندیکالیست‌ها. لئون تروتسکی
- مسائل اقتصادی :
- ۱۷ سرمایه‌داری جهانی و مسئلهٔ بیکاری. مراد شیرین
- مسئلهٔ زن :
- ۲۴ درس‌های جنبش زنان در ایران. زنان سوسیالیست
- دیدگاه :
- ۳۲ فاشیسم و جنبش کارگری. از نشریه کندوکاو - بخش ۴
- نقد و پیم سیاسی :
- ۳۷ زنده باد اول ماه مه! حزب کارگران سوسیالیست
- بحث آزاد :
- ۳۹ دربارهٔ کمیته‌های عمل مخفی. خ. یاری
متن سخنرانی در سمینار انجمن کارگران تبعیدی (لندن)

در باره افزایش حد اقل دستمزد کارگران

رژیم سرمایه‌داری حاکم بر ایران که طی ۱۵ سال حکومت خود، شدیدترین حملات را به حقوق دمکراتیک کارگران و زحمتکشان (و سایر قشرهای تحت ستم) وارد آورده است، همواره وانمود کرده که نظام موجود مدافع کارگران و زحمتکشان ("مستضعفین") است. برای اثبات این امر نیز سالی یکبار "شورایعالی کار" - از طرف دولت-جلسه‌ای ترتیب داده و دستمزد کارگران را چند درصدی "افزایش" می‌دهد. بذل و بخشش سخاوتمندانه "شورایعالی کار" به کارگران، برای سال ۱۳۷۳، در حدود ۳۰ درصد اضافه دستمزد است- از ۲۹۹۴ ریال در روز در سال گذشته به ۳۸۹۴ ریال. این اقدام رژیم چند نکته را بر جسته می‌کند.

اول، چنانچه قرار باشد که افزایش دستمزدها، متناسب با افزایش تورم صورت نگیرد، وضعیت اقتصادی کارگران بهیچوجه تغییری نمی‌یابد. بنا بر آمار رسمی بانک مرکزی نرخ تورم در جامعه ایران در سال گذشته تا ۴۵ درصد افزایش یافته است (منابع مستقل غیر رسمی این رقم را چندین درصد بالا تر تخمین زده‌اند). در وضعیتی که بهای مایحتاج اولیه زندگی (نان، برنج، گوشت، سبزیجات و غیره)، اجاره خانه و وسایل ابتدایی زندگی، از سال پیش چندین درصد بالاتر رفته‌اند، بدیهی است که افزایش صرفاً ۳۰ درصد دستمزد، بهیچوجه پاسخگوی نیازهای ابتدایی کارگران نخواهد بود. حتی چنانچه دستمزدها ۴۵ درصد نیز افزایش می‌یافتند، باز کفاف هزینه زندگی یک خانواده عادی کارگری را نمی‌داد، چه رسد به ۳۰ درصد افزایش. زیرا که آنچه از محاسبات سرمدمداران

رژیم از قلم افتاده افزایش سرسام آور هزینه زندگی مردم زحمتکش است. افزایش دستمزدها، همچنین بایستی متناسب با افزایش هزینه زندگی باشد. با در نظر گرفتن این هزینه در سال گذشته، حداقل ۱۰۰ درصد ازدیاد دستمزدها شاید می‌توانست نیازهای اولیه کارگران را بر آورده کند. در واقع وضعیت اقتصادی کارگران در سال ۱۳۷۳، با ۳۰ درصد ازدیاد دستمزد، نه تنها بهتر نمی‌شود که آنان را در موقعیتی وخیم‌تر از سال گذشته قرار خواهد داد.

دوم، انگیزه اصلی افزایش دستمزد کارگران، توسط رژیم، بهیچوجه در راستای بهبود وضعیت کارگران در ایران نیست، که امری است که هر رژیم سرمایه‌داری به ناچار به آن تن می‌دهد. علت آنهم اینست که برای کسب ارزش افزونه از نیروی کار کارگران، آنان باید حداقل نیازهای اولیه خود را بر آورده کنند، والا با فرسایش جسمانی مواجه شده و به تدریج قادر به ادامه کار نخواهند بود. همچنین این نوع افزایش دستمزدها، برای آرام کردن کارگران و جلوگیری از اعتصابات کارگری طراحی شده است. نظریه پردازان رژیم، خود چنین روشی را برای کارفرمایان و سرمایه‌داران تازه به دوران رسیده، تبلیغ می‌کنند. در مقاله‌ای تحت عنوان "نقش دولت در ارتقاء بهره‌وری نیروی کار" چنین آمده است: "عدم وجود بیکاری، ثبات سیاسی، وضعیت مناسب بازار سرمایه، پیش بینی‌های صحیح صادرات، جلوگیری از وقوع اعتصابات و نا آرامیهای کارگری در هر کشور، علاوه بر آنکه نمایانگر اوضاع مطلوب اقتصادی و سیاسی آن کشور است، به عنوان یک پیش شرط ضروری برای ارتقاء بهره‌وری نیروی کار در فعالیتهای مختلف اقتصادی شناخته شده است. عدم اجرای قواعد و قوانین عادی یا غیر عادی مرتبط به دستمزد... و نظیر آن ممکن است به ایجاد نا آرامی و وقوع اعتصابات بین کارگران بینجامد که اثر معکوس بر بهره‌وری نیروی کار خواهد گذاشت." (روزنامه "کار و کارگر"، ۱۶ فروردین ۱۳۷۳- تأکید از ماست). همچنین در همان مقاله به سرمایه‌داران توصیه می‌شود که: "پاداشهای مالی و دیگر انواع پاداشها، کارگران را برای مدت طولانی‌تری در طول روز به کار تشویق می‌کند". بنابراین رژیم مدافع "مستضعفین" به علت "ارتقاء بهره‌وری نیروی کار" (یعنی پر کردن جیب سرمایه‌داران از طریق استثمار کارگران)، و "جلوگیری از وقوع اعتصابات و نا آرامیهای کارگری" که "اثر معکوس بر بهره‌وری نیروی کار خواهد گذاشت"، به اعطاء پاداش و ازدیاد دستمزدها مبادرت می‌کند و هیچ

انگیزه دیگری در کار نیست!

سوم، رژیم مدافع "مستضعفین"، هرگز کارگران را در تصمیم گیری‌ها در مورد سرنوشت زندگی خود دخالت نمی‌دهد. باید سؤال کرد که چه کسانی در "شورایعالی کار" تصمیم می‌گیرند که صرفاً ۳۰ درصد اضافه حقوق برای کارگران کافی است؟ و بر اساس چه معیار "اسلامی"؟ بدیهی است که خود کارگران در این مرجع تصمیم گیرنده شرکتی ندارند (جالب اینکه حتی "شوراهای اسلامی کار" که مورد حمایت رژیم بوده‌اند، نیز در این تصمیم گیری‌های اخیر نقشی نداشته‌اند). نمایندگان سرمایه‌داران هم دلشان برای کارگران نمی‌سوزد.

در چنین وضعیتی مطالبات کارگران چیستند؟

۱- افزایش دستمزدها متناسب با افزایش هزینه زندگی - سرمایه‌داری برای حل بحران خود بار اصلی آن را همیشه بر شانه طبقه کارگر قرار می‌دهد. افزایش روزافزون هزینه زندگی به کاهش قدرت خرید طبقه کارگر و در نتیجه کاهش سطح زندگی کارگران منجر می‌شود.

طبقه کارگر نایستی بار بحران سرمایه‌داری را بدوش بکشد. سرمایه‌داران خود مسئول بحران سرمایه‌داری هستند و آنان باید تحمل بحران نظام خود را بر عهده بگیرند. چنانچه سرمایه‌داری قادر به جلوگیری از تورم و افزایش روزافزون هزینه زندگی نیست، خود باید بهای آن را بپردازد. دستمزدها باید متناسب با افزایش هزینه زندگی افزایش یابند. حداقل دستمزد کارگران باید برای یک زندگی عادی و بدون فشارهای مالی، به آنان و خانواده‌شان داده شود - این حق ابتدائی آنان است.

۲- سهم کردن کارگران در تصمیم گیری‌ها - رژیم سرمایه‌داری برای تعیین سیاست‌ها خود نهادهایی به نام کارگران ایجاد می‌کند و در آنها خود کارگران را شرکت نمی‌دهد. "شورایعالی کار" نیز یکی از این نهادهایی است که نمایندگان کارفرمایان و سرمایه‌داران از طرف و به نام کارگران تصمیم اتخاذ می‌کنند. این قبیل نهادها کوچکترین ارزشی برای کارگران ندارند. این نهادها باید منحل گردند و بجای آنها، نهادهایی با شرکت نمایندگان واقعی کارگران - از طریق انتخابات آزاد و دمکراتیک - ایجاد گردند. صرفاً چنین نهادهایی قادرند که نرخ افزایش

دستمزدها را تعیین کنند و نه "شورایعالی" سرمایه داران!

۳- کاهش ساعات کار بدون کاهش دستمزدها - افزایش روزافزون بیکاری هر روز توده های وسیعتری از طبقه کارگر را به صفوف تهیدستان شهری پرتاب می‌کند. بیکاری گسترده به ابزاری در دست سرمایه‌داران برای تفرقه‌افکنی مابین کارگران تبدیل شده است. از طریق بیکار سازی‌ها، رژیم سرمایه‌داری قادر است که دستمزدها را زیر نرخ تورم نگه دارد. طبقه کارگر برای دستیابی به دستمزد کافی و مقابله با تهاجمات رژیم باید اتحاد مابین خود، اتحاد کارگران شاغل و بیکار، را فشرده کند. مبارزه کارگران علیه بیکاری از مبارزه کل طبقه کارگر علیه فقر و فلاکت عمومی تحت نظام سرمایه‌داری، جدا نیست.

کاهش ساعات کار و تقسیم کار موجود میان کلیه کارگران شاغل و بیکار - بدون کاهش دستمزدها - یکی از راه‌های مسئله بیکاری است.

۴- حق اعتصاب - دولت سرمایه‌داری حاکم بر ایران، حق اعتصاب را از کارگران سلب کرده است. بدون حق اعتصاب چگونه کارگران می‌توانند اعتراض خود را علیه اجحافات کارفرمایان و مدیران کارخانه و دولت سرمایه‌داری ابراز کنند. تنها ارتجاعی‌ترین و دیکتاتورترین دولت‌های سرمایه‌داری در سطح جهان این حق را از کارگران می‌گیرند.

حق برقراری تشکل مستقل کارگری (مستقل از دولت)، حق تشکیل تجمعات در کارخانه و اعتصاب بایستی در "قانون کار" گنجانده شوند. هر اقدام رژیم در مورد کارگران (افزایش دستمزد، پاداش و غیره) بدون نظارت و کنترل مستقیم نمایندگان واقعی کارگران بر آنان، بی اعتبار است.

۵- باز کردن دفترهای دخل و خرج سرمایه داران - سردمداران رژیم علت عدم افزایش کافی دستمزدها را وضعیت وخیم و بحران اقتصادی معرفی می‌کنند. کارگران باید در برابر ادعاهای رژیم خواستار باز کردن دفترهای دخل و خرج صاحبان شرکت‌ها و کارخانه‌های دولتی و خصوصی شوند و از مقادیر سود و زیان آنان مطلع گردند.

اسرار معاملاتی بخشی از توطئه‌های سرمایه‌داران علیه کارگران است. دولت به دفاع از سرمایه‌داران ایران، کلیه گزارش‌های اقتصادی را از کارگران مخفی نگه می‌دارد. کلیه اسرار معاملاتی باید علنی شوند!

۶- استقرار کنترل کارگری - سرمایه‌داران شکایت از بی نظمی در تولید

می‌کنند. "بیانیهٔ خانهٔ کارگر جمهوری اسلامی" تحت عنوان، " (۱۳۷۳) سال وجدان در کار-انضباط در اجتماع" به کارگران توصیه می‌کند که آنان باید از "انضباط ضروری در کار و اجتماع برخوردار" باشند (روزنامهٔ "کار و کارگر"، ۱۵ فروردین ۱۳۷۳). پاسخ کارگران به این اندرزهای مذبحانه اینست که خرابکاری‌ها در تولید نتیجه بی‌لیاقتی دولت، مدیران و کارفرمایان است. در برابر این سیاست‌های دولت که منجر به بیکارسازی توده‌های وسیع کارگران شده است، کارگران خواستار کنترل بر تولید هستند. کنترل کارگری بر تولید و توزیع تنها راه جلوگیری از احتکار، دزدی‌ها و ندانم کاری‌ها است. کارگران خود بهترین افراد برای ادارهٔ امور کارخانه هستند و به مدیران بی‌لیاقت نیازی ندارند. چنانچه سردمداران رژیم قادر به تحقق مطالبات فوق نباشند، کارگران باید در تدارک ایجاد بدیلی در مقابل دولت سرمایه‌داری، باشند. رژیمی که این مطالبات اولیه را بر آورده نکند نه تنها مدافع "مستضعفین" نیست که باید از ریشه سرنگون شود.

م. رازی

۲۰ آوریل ۱۹۹۴ - پاریس

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری ایران!
زنده باد حزب پیشتاز انقلابی!
برقرار باد تشکل‌های مستقل کارگری!

مناظره‌ای با سندیکالیست‌ها

مقالهٔ زیر در ۲۳ مارس ۱۹۲۳ توسط لئون تروتسکی نگاشته شد و برای نخستین بار به فارسی برگردانده شده است که در اختیار خوانندگان گذاشته می‌شود.

این مقاله بلافاصله بعد از چهارمین کنگرهٔ جهانی بین‌الملل کمونیست (کمینترن) (۱) به عنوان پاسخی به بحث رفیق لوزون (۲) نوشته شد. اما در آن زمان توجه بیشتری صرف مبارزه علیه سوسیالیست‌های راستگرا، علیه آخرین دسته مخالفین، ورفیول، فراسارد (۳) و غیره شد. در راستای این مبارزه، در آن مقطع و امروز، تلاش ما با تلاش سندیکالیست‌ها یکی بود. در نتیجه ترجیح دادم که انتشار این مقاله را به تأخیر بیاندازم. ما راسخانه متقاعد شده‌ایم که از درجه تفاهم‌مان با سندیکالیست‌های انقلابی کاسته نشده است. پیوستن دوست قدیمی‌مان مونات (۴) به حزب کمونیست برای ما روز بزرگی است. انقلاب به انسان‌هایی مثل او نیاز دارد. لیکن اشتباه خواهد بود که با وجود ایده‌های مخشوش کوشش به نزدیک کردن خود کنیم. در طول ماه‌های گذشته حزب کمونیست فرانسه پاکسازی و منسجم گردیده است؛ بنابراین می‌توانیم با رفقای سندیکالیست خود که باید مبارزات متعددی را دوش به دوش آنها به پیش ببریم، وارد بحثی دوستانه و همراه با آرامش، شویم.

رفیق لوزون از طریق یک سری مقالات و توضیحات شخصی در مورد مسئله اساسی روابط بین حزب و اتحادیه کارگری، نمایندگی نظریاتی را می‌کند که به طور بنیادی با نظریات بین‌الملل کمونیست و مارکسیزم تفاوت دارند. رفقای فرانسوی که عقایدشان همیشه برای من محترم بوده، با ارج نهادن به نظریات رفیق لوزون، از وفاداری او به پرولتاریا سخن می‌گویند. بنابراین بسیار لازم است اشتباهاتی را که از طرف او در رابطه با مسئله‌ای به این مهمی صورت گرفته، تصحیح کرد. رفیق لوزون از استقلال کامل و بی‌حد و حصر اتحادیه‌ها دفاع می‌کند. استقلال در مقابل چی؟ به طور واضح در مقابل حملاتی مشخص. استقلال از چه کسی؟ در مقابل حملاتی که حزب راه‌دو قرار می‌دهند. خود گردانی اتحادیه کارگری به عنوان یک ضرورت بی‌چون و چرا توسط لوزون آغشته به واقعیتی تجربیدی شده و تا حدودی رازگونه قلمداد گردیده است. و رفیقمان، کاملاً اشتباهانه به مارکس استناد می‌کند.

لوزون می‌گوید: اتحادیه‌های کارگری "طبقه کارگر را در کل" نمایندگی می‌کنند. حزب اما، بهر حال تنها یک حزب است. طبقه کارگر در کلیت خود نمی‌تواند تابع حزب شود. حتی امکان مساوی قرار دادن آنها هم وجود ندارد. "طبقه کارگر هدف خود را در خود دارد". حزب بهر حال می‌تواند یا به طبقه کارگر خدمت کند و یا تابع آن گردد. حزب نمی‌تواند طبقه کارگر را "ضمیمه" خود کند. طبق گفته لوزون نمایندگی مشترک بین‌الملل کمونیست و اتحادیه‌های کارگری بین‌الملل سرخ (۵) که تا آخرین کنگره‌های مسکو وجود داشت حاکی از برابری واقعی حزب و طبقه بود. این نمایندگی مشترک اکنون از میان رفته است. بنابراین حزب، نقش خدمتگزاری خود را دو باره باز می‌یابد. رفیق لوزون این را تأیید می‌کند. به گفته او مارکس هم بر این عقیده بود. به تصور لوزون پایان نمایندگی مشترک سیاسی و اتحادیه‌های کارگری بین‌الملل سرخ، رد اشتباهات لاسال (۱) (۶) و سوسیال دمکراتها (۱)، و برگشت به اصول مارکسیزم است.

این جوهر مقاله‌ای است که در نسخه ۱۵ دسامبر روزنامه "زندگی کارگر" (Vie Ouvriere) (۷) ، به چاپ رسید. متحیر کننده‌ترین نکته در این مقاله و مقالات مشابه آن، این است که، نویسنده به طور خیلی واضح، آگاهانه و مصممانه چشم‌هایش را روی آنچه واقعاً در حال حاضر در فرانسه می‌گذرد، می‌بندد. مثل اینکه مقاله از ستاره Sirius نوشته شده است. در غیر این صورت

چطور می‌توان بیانیه‌ای را که می‌گوید: اتحادیه‌های کارگری نماینده "طبقه" کارگر در کل هستند را، فهمید؟ چه کشوری را لوزون مد نظر دارد؟ اگر منظورش فرانسه است، تا آنجایی که ما اطلاع داریم اتحادیه‌های کارگری در آنجا متأسفانه حتی نیمی از کل طبقه کارگر را هم در بر نمی‌گیرند. مانورهای جنایتکارانه اتحادیه‌های کارگری رفرمیستی که توسط تعدادی آنارشیست در جناح چپ حمایت می‌شوند، سازمان اتحادیه کارگری را به انشعاب کشانده‌اند. هیچ یک از این دو کنفدراسیون اتحادیه کارگری بیشتر از ۳۰۰ هزار کارگر را در بر نمی‌گیرد. نه به تنهایی نه به اتفاق یکدیگر، این دو کنفدراسیون حق ندارند هویت خود را با کل طبقه کارگر فرانسه، که آنان بخش کوچکی از آن را تشکیل می‌دهند، مشخص کنند. مضافاً اینکه، هر کدام از این دو سازمان اتحادیه کارگری حامل سیاست‌های متفاوتی هستند. کنفدراسیون اتحادیه کارگری اصلاح طلب سی. جی. تی. با بورژوازی همکاری می‌کند؛ "کنفدراسیون عمومی متحد کارگر" (سی. جی. تی. یو.) خوشبختانه انقلابی است. در اتحادیه دومی، لوزون نماینده یک گرایش است. پس منظور او از مطرح کردن اینکه، طبقه کارگر، که او آشکارا آن را با سازمان اتحادیه کارگری مترادف می‌داند، هدف خود را در خود دارد چیست؟ طبقه کارگر فرانسه با کمک چه کسی و چطور، این هدف را بیان می‌کند؟ آیا با کمک سازمان ژو-او؟^(۸) مسلماً خیر. آیا با کمک سی. جی. تی. یو؟ این سازمان تاکنون خدمات با ارزشی انجام داده است. اما متأسفانه هنوز کل طبقه کارگر نیست. و بالاخره برای اینکه به همه چیز اشاره کرده باشیم، باید اضافه کنیم که، مدت زیادی از مقطعی که سی. جی. تی. یو. توسط آنارکو-سندیکالیست‌های "میثاق" (Pact)^(۹) رهبری می‌شد نمی‌گذرد. در حال حاضر رهبری آن در دست کمونیست‌های سندیکالیست است. در کدام یک از این دو دوره سی. جی. تی. یو. نمایندگی طبقه کارگر را به عهده داشته است؟ چه کسی می‌تواند قضاوت کند؟ اکنون اگر ما، با کمک تجربه بین‌المللی حزب خود سعی کنیم به این سؤال پاسخ دهیم، به زعم لوزون مرتکب گناه کبیره شده‌ایم، زیرا ما قضاوت حزب، در مورد اینکه چه سیاستی تأمین کننده بیشترین منافع طبقه کارگر است، را طلب می‌کنیم. بدین معنی که ما حزب را مافوق طبقه کارگر قرار می‌دهیم. اما اگر ما می‌خواستیم به طبقه کارگر در کل رجوع کنیم، متأسفانه آن را پراکنده، ناتوان و بی‌صدا درمی‌یافتیم.

بخش‌های مختلف طبقه در کنفدراسیون‌های متفاوتی تقسیم شده‌اند، حتی اتحادیه‌های کارگری متفاوت در یک کنفدراسیون هستند، و حتی گروه‌های متفاوت در یک اتحادیه وجود دارند و همه اینها جواب‌های گوناگونی خواهند داشت. اما اکثریت پرولتاریا که در حال حاضر خارج از این دو کنفدراسیون اتحادیه کارگری قرار دارند، هیچ گونه پاسخی به ما نخواهد داد.

هیچ کشوری وجود ندارد که اتحادیه کارگری کل طبقه کارگر را در بر گیرد. اما حداقل در برخی کشورها، بخش اعظمی از طبقه کارگر را در بر می‌گیرد. بهر حال این آنچه در فرانسه وجود دارد نیست. اگر آنطور که لوزون اظهار نظر می‌کند، حزب نباید طبقه کارگر را "ضمیمه" (این واژه یعنی چه؟) خود کند، پس به چه دلیلی رفیق لوزون این حق را به سندیکالیزم می‌دهد؟ ممکن است او پاسخ دهد: "سازمان اتحادیه کارگری ما هنوز ضعیف است. اما به آینده و پیروزی آن تردیدی نداریم." در پاسخ به این مسئله ما باید بگوییم: "مسئله ما هم در این مورد با شما هم عقیده‌ایم. در واقع ما هم کمی شک داریم که حزب بتواند اعتماد بی حد و حصر طبقه کارگر را بدست آورد." نه برای حزب و نه برای اتحادیه‌های کارگری مسئله "ضمیمه کردن" پرولتاریا مطرح نیست - لوزون اشتباه می‌کند واژه‌ای را بکار می‌برد که مخالفین ما که علیه انقلاب مجنگند، استفاده می‌کنند - مسئله اما بر سر بدست آوردن اعتماد پرولتاریا است. و این تنها از طریق بکارگیری تاکتیک‌های صحیح، که توسط تجربه آزمایش شده‌اند، قابل حصول است. کجا و توسط چه کسی این تاکتیک‌ها آگاهانه، محتاطانه و نقادانه آماده می‌شوند؟ چه کسی آنها را به طبقه کارگر پیشنهاد می‌کند؟ مسلماً این تاکتیک‌ها از بهشت نازل نمی‌شوند. و طبقه کارگر هم به عنوان یک کلیت، به عنوان "چیزی در خود"، نمی‌تواند این تاکتیک‌ها را به ما بیاموزد. به نظر می‌رسد رفیق لوزون با این مسئله مواجه نبوده است.

"پرولتاریا هدف خود را در خود دارد." اگر این جمله را از هاله آموزش خارج کنیم، مفهوم بدیهی آن این است که تکالیف تاریخی پرولتاریا از طریق جایگاه اجتماعی آن به عنوان یک طبقه و نقش آن در تولید، در جامعه و دولت، تعیین می‌شود. جدلی در این مورد نمی‌توان داشت. اما این حقیقت کمکی به پیدا کردن پاسخی برای سؤالی که ما با آن روبرو هستیم نمی‌کند. به طور مشخص، چگونه پرولتاریا به درک ذهنی از تکالیف تاریخی‌ای که توسط جایگاه عینی آن به

آن محول گردیده است، می‌رسد. جایی که پرولتاریا در کل توانایی فهم این تکلیف تاریخی را داشته باشد، دیگر نه به حزب و نه به اتحادیه نیازی نخواهد داشت. انقلاب همزمان با پرولتاریا بدنیاً می‌آید. اما در واقع روندی که پرولتاریا از طریق آن می‌تواند درک خود را از این وظیفه تاریخی بدست آورد بسیار دردناک و پراز تناقضات داخلی است.

تنها در روند مبارزات طولانی، آزمایش‌های سخت، انبوهی از تجارب طولانی است که بینش اتخاذ متدها و راه‌های صحیح در ذهن بهترین عناصر طبقه کارگر، این پیشتازان توده‌ها، آغاز می‌گردد. این مسئله در مورد حزب و اتحادیه کارگری به طور یکسان صدق می‌کند. اتحادیه کارگری نیز در ابتدا از گروه کوچکی از فعالین کارگر آغاز می‌شود و به تدریج رشد کرده و در پرتو تجربه کسب شده، قابلیت جلب اعتماد توده‌ها را به دست می‌آورد. اما در حالی که سازمان‌های انقلابی برای به دست آوردن نفوذ خود در طبقه کارگر مبارزه می‌کنند، نظریه پردازان بورژوازی نه تنها "طبقه کارگر در کل" را در مقابل حزب طبقه کارگر، بلکه همچنین آن را در مقابل اتحادیه‌های کارگری‌ای که این نظریه پردازان آنها را متهم به "ضمیمه" کردن طبقه کارگر می‌کنند، قرار می‌دهند. هر گاه اعتصابی صورت می‌گیرد روزنامه "زمان" (Le Temps) این را می‌نویسد. به عبارت دیگر نظریه پردازان بورژوازی، طبقه کارگر را به عنوان یک عین در مقابل خود به عنوان یک ذهن آگاه، قرار می‌دهند. زیرا طبقه کارگر تنها از طریق آگاهی طبقاتی اقلیتی از آن است که به تدریج به عاملی در تاریخ تبدیل می‌گردد. بنابراین، مشاهده می‌کنیم که انتقاداتی که توسط رفیق لوزون در مورد "ادعاهای بی پایه" حزب مطرح شده است، به طور یکسان در مورد "ادعاهای بی پایه" اتحادیه‌های کارگری هم صدق می‌کند. از همه مهمتر باید این را تکرار کنیم که در فرانسه برای سندیکالیزم فرانسوی، چه به لحاظ تئوریک، و چه به لحاظ تشکیلاتی، یک حزب وجود داشت. همچنین این دلیلی است که آنان در دوره پیشین خود در ۱۹۰۷-۱۹۰۵، به تئوری "اقلیت فعال" رسیدند و نه به تئوری "پرولتاریای جمعی". چه دلیل دیگری به جز حزب می‌تواند برای گردهم آوردن یک اقلیت فعال که توسط یک اتحاد نظری جمع شده‌اند، وجود داشته باشد؟ وانگهی، آیا آن سازمان اتحادیه توده‌ای که اقلیت فعال برخوردار از آگاهی طبقاتی را در خود نداشته باشد، کاملاً فورمالیته و بی مفهوم نخواهد بود؟

این حقیقت که سندیکالیزم فرانسوی یک حزب بود، توسط انشعاب، انشعابی که بلافاصله پس از ظاهر شدن اختلاف نظریات سیاسی در رده‌های آن به وقوع پیوست، کاملاً تأیید شد. اما حزب سندیکالیزم انقلابی از بیزاری طبقه کارگر فرانسه از چنین احزابی در هراس است. بنابراین، این نام را بر خود نگذاشته است و بلحاظ ساختار تشکیلاتی ناکامل باقی مانده است. حزبی است که کوشش کرده اعضای خود را در عضویت اتحادیه‌های کارگری ادغام، و یا حداقل خود را پشت آنها استتار کند. از این طریق می‌توان دنباله‌روی اتحادیه‌های کارگری را از گرایشات، جناح‌ها و حتی باندهای سندیکالیزم، توضیح داد. همچنین این خود توضیح دهنده سازمان میثاق بوده، که نمایانگر قرار گرفتن یک حزب به شکل کاریکاتور خشک در چارچوب سازمان اتحادیه کارگری است. و بر عکس: بین‌الملل کمونیست مصممانه علیه انشعاب در جنبش اتحادیه‌ای در فرانسه، که در واقع مفهومی به جز تبدیل شدن آن به احزاب سندیکالیستی ندارد، مبارزه کرده است. مسئله اصلی بین‌الملل کمونیست، وظیفه تاریخی طبقه کارگر به طور کل و اهمیت بی‌اندازه استقلال سازمان اتحادیه کارگری در جهت انجام وظایف پرولتاریا است. در این مورد و از جنبه مارکسیزم، بین‌الملل کمونیست از همان آغاز شکل‌گیری خود، از استقلال واقعی و زنده اتحادیه‌های کارگری دفاع کرده است.

سندیکالیزم انقلابی که از جوانب بسیاری نمایانگر پیشروان کمونیزم امروزی در فرانسه بود، تئوری اقلیت فعال، یعنی حزب را تأیید کرده بود، اما بدون اینکه خود علناً به یک حزب تبدیل شود. بنابراین از این طریق باعث شده بود که اتحادیه‌های کارگری اگر چه نه به عنوان سازمان کل طبقه کارگر (که در نظام سرمایه‌داری امکان پذیر نیست)، حداقل به عنوان نماینده اقشار گسترده آن عمل کنند. کمونیست‌ها از کلمه "حزب" واهمه‌ای ندارند، برای اینکه حزب آنها با احزاب دیگر هیچ وجه مشترکی ندارد و نخواهد داشت. حزب آنان مثل دیگر احزاب سیاسی نظام سرمایه‌داری نیست؛ بلکه حزبی است که در برگزیده اقلیت فعال پرولتاریای مجهز به آگاهی طبقاتی، یعنی پیشتاز انقلابی آن، است. در نتیجه کمونیست‌ها دلیلی ندارند که خود را، چه به لحاظ ایدئولوژیک و چه به لحاظ تشکیلاتی در پشت اتحادیه‌های کارگری پنهان دارند. آنها از اتحادیه‌های کارگری جهت سازمان دادن دسیسه‌های پشت پرده، سوء استفاده نمی‌کنند. آنها موقعی که

در اتحادیه‌های کارگری در اقلیت قرار می‌گیرند، آن را به انشعاب نمی‌کشانند. آنها به هیچ طریقی اختلال در رشد استقلال اتحادیه‌های کارگری ایجاد نمی‌کنند و از مبارزات آنها با تمام قدرت دفاع می‌کنند. اما در عین حال حزب کمونیست این حق را برای خود محفوظ می‌دارد که نظر و ایده خود را در مورد تمام مسائل جنبش طبقه کارگر، از جمله مسئله اتحادیه‌های کارگری، انتقاد از تاکتیک‌های اتخاذ شده از طرف آنها و مطرح کردن پیشنهادات نهایی به آنها - پیشنهاداتی که آنها آزادند بپذیرند و یا رد کنند - بیان دارد. حزب کوشش می‌کند تا اعتماد طبقه کارگر، به ویژه آن بخشی که در اتحادیه‌ها متشکل شده‌اند، را به خود جلب کند.

معنی نقل قول‌های مارکس که رفیق لوزون برای استدلال بحث خود استفاده می‌کند چیست؟ این حقیقت دارد که مارکس در سال ۱۸۶۸ نوشت، حزب کارگران از درون اتحادیه کارگری پدیدار می‌شود. وقتی او این را می‌نوشت عمداً به انگلستان، به عنوان تنها کشور پیشرفته سرمایه‌داری که از سازمان‌های گسترده کارگری برخوردار بود، فکر می‌کرد. نیم قرن از آن مقطع گذشته است. تجربه تاریخی به طور کلی صحت گفته مارکس را، تا آنجائی که به انگلستان مربوط می‌شود، ثابت کرده است. در واقع حزب کارگر انگلیس بر بنیاد اتحادیه‌های کارگری بنا نهاده شده است. اما آیا رفیق لوزون واقعاً فکر می‌کند که می‌توان به حزب کارگر انگلیس، آنطوری که امروز وجود دارد، تحت رهبری هندرسون و کلاینس، به عنوان حزبی که نماینده منافع کل پرولتاریا است، نگاه کرد؟ مسلماً خیر. حزب کارگر در بریتانیای کبیر همانقدر به هدف پرولتاریا خیانت می‌کند که بوروکراسی اتحادیه کارگری در این کشور، اگر چه در انگلستان اتحادیه‌های کارگری بیش از هر کجای دیگر طبقه کارگر را در کلیتش در بر می‌گیرند. از سوی دیگر نمی‌توان هیچگونه شکی داشت که نفوذ کمونیستی ما در حزب کارگر انگلیس که از درون اتحادیه‌های کارگری رشد کرده است، بیشتر خواهد شد و این به حادثه شدن مبارزه بین توده کارگران و رهبران اتحادیه‌ها منجر خواهد شد، تا آنکه بالاخره بوروکرات‌های خیانت پیشه بیرون انداخته شوند و حزب کارگر به طور کامل تغییر کرده و احیاء گردد. و ما، همچون رفیق لوزون به انترناسیونالی متعلق هستیم که حزب کوچک کمونیست انگلیس را در بر می‌گیرد. اما انترناسیونالی است که با انترناسیونال دوم، که از طرف حزب کارگر

انگلیس، حزبی که ریشه در اتحادیه‌های کارگری دارد و توسط این انترناسیونال حمایت می‌شود، مبارزه می‌کند.

در روسیه - و از لحاظ قانون پیشرفت سرمایه‌داری، روسیه در نقطه مقابل انگلیس قرار دارد - حزب کمونیست، حزب سوسیال دموکرات سابق، از اتحادیه‌های کارگری در این کشور سابقه طولانی‌تری دارد و خود باعث بوجود آمدن اتحادیه‌های کارگری شد. اکنون در روسیه اتحادیه‌های کارگری کاملاً تحت نفوذ حزب کمونیست قرار دارند، حزب کمونیستی که به هیچ وجه از درون اتحادیه‌های کارگری بوجود نیامده است، بلکه بر عکس آنها را بوجود آورده و تعلیم داده است. آیا رفیق لوزون به تکامل تاریخی روسیه، در تضاد با مارکسیزم، باور دارد؟ آیا ساده‌ترین نیست گفته شود که، تجربه ثابت کرده است قضاوت مارکس در مورد اینکه حزب از اتحادیه‌های کارگری ریشه می‌گیرد، در مورد انگلستان درست بوده است، و حتی در آنجا هم، نه صد در صد، او هرگز سعی نکرد آنچه که خود "قانون مافوق تاریخی" می‌خواند، را وضع کند. تمام کشورهای اروپائی منجمله فرانسه، در مورد این مسئله بین انگلستان و روسیه قرار می‌گیرند. در بعضی کشورها اتحادیه‌های کارگری سابقه قدیمی‌تری از حزب (کمونیست - مترجم) دارند، و در کشورهای دیگر عکس این مسئله درست است؛ اما در هیچ کجای دیگر به استثنای انگلستان و بخشاً بلژیک، حزب پرولتاریا از درون اتحادیه‌های کارگری رشد نکرده است. آیا ما باید از این مسئله چنان استنتاج کنیم که پس بنابراین، کل انترناسیونال کمونیست به طور غیر قانونی متولد شده است؟

موقعی که اتحادیه‌های کارگری در انگلستان به دفاع از محافظه‌کاران و لیبرال‌ها برخاستند، و تا درجه معینی خود را معرف ضمیمه کارگری آنان قلمداد می‌کردند؛ موقعی که سازمان سیاسی کارگران آلمان چیزی به جز یک حزب دموکرات چپ نبود، موقعی که طرفداران لاسال و ایزناک (۱۱) مشغول جدال بین خودشان بودند، مارکس خواستار استقلال اتحادیه‌های کارگری از تمام احزاب بود. این فرمولبندی تقابل سازمان‌های کارگری و تمام احزاب بورژوازی و پرهیز دادن آنها از نزدیکی زیاد به فرقه‌های سوسیالیست را مد نظر داشت. اما رفیق لوزون شاید به خاطر بیاورد که این مارکس بود که بنیاد بین‌الملل اول را بنا نهاد، بین‌المللی که هدفش راهنمایی جنبش کارگری، در همه جوانب، در تمام

کشورها و کمک به بارآوری آنها، بود. این مسئله در سال ۱۸۶۴ مطرح بود و انترناسیونالی که توسط مارکس بنا نهاده شد یک حزب بود. مارکس انتظار کشیدن برای شکل گیری حزب بین الملل طبقه کارگر، به شکلی و از درون اتحادیه های کارگری، را رد می کرد. او نهایت کوشش خود را کرد تا نفوذ ایده های سوسیالیزم علمی را در درون اتحادیه های کارگری مستحکم گرداند. ایده هایی که برای اولین بار در مانیفست کمونیست فرموله شده بود. وقتی مارکس خواسته استقلال کامل اتحادیه های کارگری از تمام احزاب و فرقه های موجود، یعنی تمام احزاب و فرقه های بورژوا و خرده بورژوا، را مطرح می کرد، او سهولت تفوق سوسیالیزم علمی در اتحادیه های کارگری را مد نظر داشت. مارکس هرگز در حزب سوسیالیزم علمی وجود یکی از احزاب سیاسی موجود (پارلمانی، دموکرات و غیره) را متصور نمی شد. برای مارکس انترناسیونال آگاهی طبقاتی طبقه کارگر بود که در آن مقطع توسط اقلیتی کوچک نمایندگی می شد.

اگر رفیق لوزون روی متافیزیک اتحادیه کارگری و برداشت خود از مارکس پی گیر بود، می گفت: "بگذارید حزب کمونیست را انکار کنیم و منتظر متبلور شدن آن از درون اتحادیه کارگری شویم". که منطقی مخرب هم برای حزب و هم برای اتحادیه می بود. در واقع اتحادیه های کارگری فرانسه در حال حاضر تنها در صورتی می توانند دوباره اتحاد و نفوذ قطعی خود را در توده ها به دست آورند که بهترین عناصر آنها خود را به عنوان پیشتاز انقلابی برخوردار از آگاهی طبقاتی، متشکل کرده باشند، یعنی در یک حزب کمونیست. مارکس جواب نهائی در مورد رابطه حزب و اتحادیه های کارگری را نداد و در واقع نمی توانست چنین پاسخی را بدهد. برای اینکه این روابط به شرایط متفاوت در موارد جداگانه مربوط می گردد. چه حزب و اتحادیه به شکل مشترک از طرف کمیته های مرکزی شان نمایندگی بشوند و چه بر حسب نیاز به تشکیل کمیته های عمل مشترک دست بزنند، مسئله حائز اهمیتی نخواهد بود. شکل سازماندهی ممکن است تغییر کند، اما نقش بنیادی حزب پا بر جا باقی خواهد ماند. حزب، اگر لیاقت این نام را داشته باشد، تمام پیشتاز پرولتاریا را در خود جای داده و از نفوذ ایدئولوژیک خود برای بارور کردن هر شاخه ای از جنبش کارگری به ویژه جنبش اتحادیه کارگری، تلاش می ورزد. اما اگر اتحادیه های کارگری لیاقت این نام را داشته باشند آنها تمام توده های گسترده طبقه کارگر که شامل اقشار عقب

مانده این طبقه هم می‌شود را در خود جای می‌دهند. اما آنها موقعی می‌توانند به وظایف خود عمل کنند که آگاهانه و بر مبنای اصولی جا افتاده و مستحکم، رهبری شوند. و آنها موقعی می‌توانند از این رهبری برخوردار گردند که بهترین عناصر خود را در حزب انقلاب پرولتری متحد کرده باشند.

پاکسازی اخیری که در حزب کمونیست فرانسه صورت گرفته است، از یک سو، حزب را از خرده بورژوازی، این قهرمانان خانه نشین، هاملت‌های سیاسی و مقام طلب‌های تهوع آور، رها کرد، و از سوی دیگر، خواست "نزدیک شدن" کمونیست‌ها و سندیکالیست‌های انقلابی را برانگیخت. این خود گامی بلند در جهت بوجود آوردن روابط مناسبی بین سازمان‌های اتحادیه کارگری و سازمان‌های سیاسی است که به نوبه خود به معنی پیشرفت عظیمی در جهت انقلاب است.

ترجمه م. سیرابی

یادداشت‌ها:

- ۱- در کنفره چهارم بین‌الملل کمونیست (کمپنترن)، نوامبر تا دسامبر ۱۹۲۲، تروتسکی گزارش خود را از بحران در حزب کمونیست فرانسه ارائه داد.
- ۲- رابرت لوزون، ۱-۱۹۸۲، سندیکالیست انقلابی، عضو حزب کمونیست فرانسه. او و مونات دارای یک خط سیاسی بودند و هر دو با گروه "انقلاب پرولتری" کار می‌کردند. تروتسکی در مواردی اختلافات خود را با آنها کنار می‌گذاشت تا تلاش خود را روی مبارزه علیه گروه فراسارد متمرکز کند.
- ۳- لوتیز اولیور فراسارد، ۱۹۴۶-۱۹۸۱، چپ سنتریست، دبیر حزب کمونیست فرانسه پس از ۱۹۲۰، در سال ۱۹۲۳ استعفاء داد و به حزب سوسیالیست پیوست. از حزب در سال ۱۹۳۵ بیرون آمد و وزیر کار در دولت فرانسه شد.
- ۴- پیر مونات، ۱۹۶۰-۱۹۸۱، سندیکالیست انقلابی، بنیان گذار روزنامه "زندگی کارگر" در ۱۹۰۹، یکی از اولین کسانی بود که با جنگ جهانی اول مخالفت کرد. در سال ۱۹۲۳ به حزب کمونیست فرانسه پیوست و پس از یک سال از این حزب بیرون آمد. "انقلاب پرولتری" را در سال ۱۹۲۴ تأسیس کرد و در ۱۹۲۶ "اتحادیه سندیکالیست" را بنیاد نهاد.
- ۵- اتحادیه‌های کارگری سرخ بین‌الملل، همچنین به عنوان "پروفتنترن" شناخته می‌شود. به عنوان هدیلی

در مقابل "فدراسیون بین‌المللی کارگر" (اتحادیه‌های زرد رفرمیستی)، در مسکو در سال ۱۹۲۱ تشکیل شد.
۶- فردیناند لاسال، ۱۸۶۴-۱۸۲۵، سوسیالیست آلمانی، بنیان‌گذار "اتحادیه" عام کارگران آلمان در سال ۱۸۶۴.

۷- به یادداشت ۴ رجوع شود.

۸- لیون ژوار، ۱۹۵۴-۱۸۷۰، رهبر "کنفدراسیون عام کارگران" (سی. جی. تی.) و دبیر اول آن از سال ۱۹۲۱ تا مقطع جنگ جهانی دوم، میهن پرست سوسیالیست و سندیکالیست در دوران جنگ جهانی اول، مخالف انقلاب روسیه بود.

۹- "میتاق"، توسط ۱۸ نفر از آنارشپیست‌ها و شبه آنارشپیست‌ها در فوریه ۱۹۲۱ امضاء گردید و موجودیت آن مخفی نگاه داشته شد. هدف آن به دست آوردن کنترل جنبش اتحادیه کارگری در فرانسه و در تقابل فرار دادن آن با رهبری کمونیستی در آنها بود.

۱۰- *Le Temps*. یکی از پراستراتژیک‌ترین روزنامه‌های دورهٔ بین جنگ جهانی اول و دوم بود. روزنامه‌های فاسد و به عنوان صدای نیمه رسمی دولت به حساب می‌آمد. پس از جنگ جهانی دوم به جرم همکاری با فاشیست‌ها، تعطیل شد.

۱۱- ایزناک، ویلیام لینیخت و اگوست هول به عنوان پیروان آلمانی مارکس حزب سوسیال دموکرات کارگر را در سال ۱۸۶۹ در ایزناک به عنوان بدیلی در مقابل لاسالی‌های "اتحادیه عام کارگران آلمان"، به وجود آوردند. لاسالیست‌ها و ایزناکی‌ها سپس با هم متحد شدند و باهم به فرار داد مشترکی در گنا رسیدند.

زنده باد حزب پیشتاز انقلابی!

**برقرار باد تشکل‌های مستقل کارگری!
گسترده باد کمیته‌های عمل مخفی کارگری!**

سرمایه‌داری جهانی و مسئلهٔ بیکاری

در روزهای ۱۴ و ۱۵ مارس امسال وزرای کار و اقتصاد ۷ کشور پیشرفتهٔ صنعتی معروف به "گروه هفت"^(۱) به دعوت بیل کلینتون، رئیس‌جمهور آمریکا، در دیترویت، مرکز صنعت ماشین‌سازی آمریکا و یکی از مناطق بیکاری گسترده در کشورهای پیشرفته، گرد آمدند.^(۲)

اما پرداختن به این مسئله و پیدا کردن راه حلی جدی برای آن، با صرفاً درد دل کردن در مورد آن، دو چیز کاملاً متفاوت است. رهبران پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی با وجود بهره‌ور بودن از صدها مشاور اقتصادی و غیره در حل این مسئله عاجز مانده‌اند. قبل از کنفرانس سردمداران حکومت کلینتون گفته بودند که، کنفرانس دیترویت فقط برای تبادل نظر است و "هیچ چیز مشخص و قطعی‌ای" از آن بیرون نخواهد آمد. در واقع رهبران بورژوا عمق بیهوده‌گی چنین کنفرانس‌هایی، و عقیم ماندن تئوری‌های اقتصادی خود را نشان می‌دهند. به غیر از توافق بر چند اصول بسیار کلی، مانند اینکه تجارت آزاد چیز خوبی است و بازارهای کار می‌بایست "انعطاف پذیرتر" باشند، و یا اینکه، سیستم کارآموزی باید بهتر شود، توافق دیگری نکردند.

توافقات اصلی بر سر این بود که وضع همهٔ این کشورها کمابیش خراب است. این وزرا به طور کلی در مورد اتخاذ سیاست‌های اقتصادی‌ای که برای "رشد متداوم با سطح تورم پائین" لازم است، هم‌نظر بودند، و افزودند که آنان "همه دچار مشکل بیکاری ساختاری (سرمایه‌داری) هستند، که صرفاً با رشد اقتصادی حل نخواهد شد". پل مارتین، وزیر اقتصاد کانادا گفت: "همه توافق دارند که این میزان بیکاری هم ساختاری است و هم سیکلی."^(۳)

عمق و وسعت مسئلهٔ بیکاری

این اولین باری است که رهبران بورژوا صرفاً برای رسیدگی به مسئلهٔ بیکاری گرد هم آمده‌اند، و این نمایانگر اهمیت این مسئله است، چون که در صد بیکاران در کشورهای پیشرفته در ۲۵ سال اخیر به طور مرتب رو به رشد بوده است. آمار س. ه. ت. ا. (سازمان همکاری و توسعه اقتصادی - OECD)، خود بهترین گواه این امر است.

جدول شماره ۱

تعداد بیکاران X ۱۰۰۰ (P)

| کشورها | ۱۹۹۷ | ۱۹۹۲ | ۱۹۸۷ | ۱۹۸۲ | ۱۹۷۷ |
|-------------|------|-------|-------|--------|-------|
| کلمبیا | ۲۶۶ | ۵۵۲ | ۸۴۹ | ۱۲۰۸ | ۱۶۰ |
| آمریکا | ۲۸۷۵ | ۳۸۸۲ | ۶۶۶۱ | ۱۰۰۶۷۸ | ۷۴۲۵ |
| ژاپن | ۳۲۰ | ۷۴۰ | ۱۱۰۰ | ۱۳۶۰ | ۱۷۳۰ |
| فرانسه | ۳۳۶ | ۶۱۱ | ۱۱۳۴ | ۱۹۳۲ | ۲۵۲۲ |
| آلمان | ۴۵۹ | ۴۶۶ | ۱۰۰۰ | ۱۸۳۳ | ۲۲۴۹ |
| ایتالیا | ۱۱۰۶ | ۱۲۶۶ | ۱۵۳۸ | ۱۹۳۲ | ۲۸۲۲ |
| بریتانیا | ۵۰۳ | ۷۷۸ | ۱۲۵۹ | ۲۷۷۰ | ۳۶۰۵ |
| اتحاد اروپا | ۳۲۳۷ | ۳۷۱۳ | ۶۳۶۶ | ۱۰۲۰۲ | ۱۵۰۳۸ |
| میانگین | ۵۰۵۷ | ۵۸۰۱ | ۹۸۰۱ | ۱۵۰۳۹ | ۱۷۶۳۲ |
| جمع میانگین | ۹۰۵۴ | ۱۲۹۱۶ | ۱۸۵۲۶ | ۲۸۹۴۲ | ۳۸۶۵۰ |

جدول شماره ۲

درصد بیکاران (S)

| کشورها | ۱۹۹۷ | ۱۹۹۲ | ۱۹۸۷ | ۱۹۸۲ | ۱۹۷۷ | ۱۹۷۲ | ۱۹۶۷ |
|-------------|------|------|------|------|------|------|------|
| کلمبیا | ۳.۸ | ۶.۲ | ۸ | ۱۰.۹ | ۸ | ۶.۲ | ۱۰.۹ |
| آمریکا | ۳.۷ | ۵.۵ | ۶.۱ | ۹.۵ | ۶.۹ | ۵.۵ | ۶.۵ |
| ژاپن | ۱.۳ | ۱.۴ | ۲.۸ | ۲.۴ | ۲ | ۲.۴ | ۲.۹ |
| فرانسه | ۲.۱ | ۲.۸ | ۱.۵ | ۸.۶ | ۴.۹ | ۲.۸ | ۱۲.۲ |
| آلمان | ۱.۷ | ۰.۹ | ۳.۸ | ۶.۴ | ۳.۸ | ۷.۱ | ۸.۳ |
| ایتالیا | ۵.۳ | ۶.۲ | ۷ | ۸.۴ | ۱۱.۸ | ۱۱.۸ | ۱۱.۲ |
| بریتانیا | ۲ | ۳.۱ | ۵.۲ | ۱۰.۴ | ۱۰.۸ | ۱۰.۱ | ۹.۸ |
| اتحاد اروپا | ۱.۷ | ۲.۹ | ۵.۳ | ۹.۲ | ۱۰.۸ | ۱۰.۸ | ۱۰.۸ |
| میانگین | ۳.۲ | ۳.۷ | ۵.۶ | ۸.۹ | ۹.۹ | ۹.۹ | ۹.۹ |
| جمع میانگین | ۳.۱ | ۳.۹ | ۵.۵ | ۸ | ۵.۵ | ۳.۹ | ۳.۹ |

همچنین آمار رسمی کشورهای پیشرفته صنعتی عمق این مسئله را به خوبی نشان می‌دهد. اگر به آمار بیکاری در بین جوانان نگاه کنیم می‌بینیم که به غیر از آلمان در کلیه کشورهای "گروه ۷" بیکاری در بین افراد ۱۶-۲۵ ساله به مراتب بیشتر است. در پایان سال ۱۹۹۳ جوانان بیکار در آمریکا و ژاپن (۱۹۹۲) حدود دو برابر، در فرانسه بیش از دو برابر، و در ایتالیا نزدیک به سه برابر در مقایسه با کل بیکاران بود. بورژوازی این وضع وخیم جوانان را تقصیر سیستم آموزش و کارآموزی می‌داند، و در واقع ناشایستگی خودش را در این حوزه نشان می‌دهد. بورژوازی آمریکا به سیستم کارآموزی آلمان نگاه می‌کند و قصد دارد ۳۰۰ میلیون دلار در سال آینده صرف این کار کند (البته کلینتون در حلقه اول می‌خواست ۱/۵ میلیارد دلار به این مسئله اختصاص دهد، ولی بخاطر وضع وخیم کمبود بودجه مجبور به تجدید نظر شد - تا فرا رسیدن ۱۹۹۵ امکان کم‌تر شدن این مقدار نیز وجود دارد).

به علاوه بهبود سیستم کارآموزی، سرمایه‌داری آمریکا در نظر دارد که سیستم تأمین اجتماعی را "رفرم" کند، تا مدت زمان استحقاق حقوق بیکاری و غیره محدود شود، و بیکاران در ازاء این حقوق، مقداری کار کنند - به عبارتی کارهایی که هیچکس حاضر به انجام آنها نیست. و از این طریق بیکاری، بخصوص بیکاری در بین جوانان،

را کم کند. ولی خود اقتصاددانان بورژوازی بر این باورند که رابطه مستقیمی بین مهارت و یا سواد، با اشتغال وجود ندارد. در آمریکا در ده سال اخیر تعداد رانندگان اتوبوسی که لیسانس دانشگاه دارند نزدیک به دو برابر شده است. (۶) برای اولین بار پس از جنگ جهانی دوم، اکثر جوانان آمریکائی بر این اعتقادند که سطح زندگیشان پائین تر از پدر و مادرشان خواهد بود. (۷)

نکته دوم سیاست کلینتون به مسئله بیکاری بر می گردد، "فرم" سیستم تأمین اجتماعی به طور عمده منجر به ایجاد کارهای نیمه وقت و یا پاره وقت و پیمانی می شود، و به "بازار کار انعطاف بیشتر" خواهد داد - و حتی در کشورهایی که از لحاظ قانونی کارگران پاره وقت با کارگران تمام وقت حقوق مساوی دارند، این مسئله عدم اعتماد به نفس شدیدی بوجود می آورد.

در مقابل کم شدن کارهای تمام وقت در صنایع تولیدی کارهای نیمه وقت زیادی ایجاد شده است. مثلاً در بریتانیا در سال ۱۹۷۵ تعداد افرادی که در صنایع تولیدی اشتغال داشتند تقریباً ۷/۵ میلیون بود، ولی در سال ۱۹۹۳ این رقم به کمی بیشتر از ۴ میلیون رسید. ولی کارهای نیمه وقت از ۳/۳ میلیون در سال ۱۹۷۱ به ۵/۹ میلیون در ۱۹۹۳ رسید؛ و با اینکه تعداد کل کارها در جامعه بیشتر شده است، مقدار ساعات کار کم شده است - و بی شک به آمار بی کاری اضافه می کند. مثلاً کمپانی پوشاک "برتون" پس از کم کردن دو هزار کار تمام وقت موفق به ایجاد ۳ هزار کار نیمه وقت شد و به شیوه سرمایه داری کار موجود را تقسیم کرد. کارهای نیمه وقت انعطاف بیشتری دارند، ولی انعطاف پذیری به تنهایی نمی تواند هیچ گونه تأثیر زیادی بر مسئله بیکاری بگذارد. (۸)

تعداد رسمی و تعداد واقعی بیکاران نکته مهمی است که در بررسی میزان بیکاری باید در نظر گرفت. هر چند که این تا حدی مسئله ای تکنیکی است، ولی با این حال عواقب مهم سیاسی ای نیز دارد. آمار بیکاری توسط خود دول سرمایه داری تهیه می شوند، و هر دولتی به خوبی به عواقب سیاسی تعداد وسیع بیکاران واقف است. بورژوازی همواره سعی می کند که تعداد بیکاران را کمتر قلمداد کند، و بدین ترتیب روش آمارگیری را تغییر می دهد. مثلاً اگر به مورد بریتانیا توجه کنیم می بینیم که بارها روش آمارگیری تغییر کرده است. از زمان به قدرت رسیدن محافظه کاران به رهبری مارگرت تاچر (۱۹۷۹) تا مارس ۱۹۸۶ شش بار این روش دستکاری شد:

۱ - در اکتبر ۱۹۷۹، امضاء کردن در دفتر حضور و غیاب بیکاری به دو هفته

یک بار تغییر کرد. اما این تغییر موجب اضافه شدن ۲۰۰۰۰ به تعداد رسمی بیکاران شد که این امر می‌تواند از زاویه تجمع کارگران بیکار در محل دفاتر بی‌کاری و تماس نزدیک آنان با یکدیگر، به آنان ضرر بزند. ولی اگر در نظر بگیریم که رفتن به این دفاتر تماس بین کارگران بیکار را بیشتر می‌کند و منجر به بحث و تبادل نظر در مورد مسائل روزمره می‌شود - و از انزوا و اتومیزه شدن آنان جلوگیری می‌کند، تعجب آور نخواهد بود که سرمایه‌داری از چنین کاری جلوگیری کند. ۲ - در نوامبر ۱۹۸۱، حق مردان بالاتر از ۶۰ سال که بیش از یک سال حقوق بی‌کاری، "حقوق اضافه" (۱۰) دریافت می‌کردند مقداری افزایش یافت. این "ولخرجی"، یعنی کسب حقوق بالاتر در طول یک سال بعد منجر به کم شدن ۳۷۰۰۰ بیکار شد. ۳ - در اکتبر ثبت نام در "مراکز اشتغال" داوطلبی شد و منجر به کم شدن تعداد رسمی بیکاران، ۱۹۰۰۰۰ شد. ۴ - در زمان اعلام جزئیات بودجه آوریل ۱۹۸۳، به ۱۶۲۰۰۰ مرد ۶۰ ساله و بالای ۶۰ سال اجازه داده شد که وام‌های بیمه‌ای یا حقوق بیکاری را بدون مراجعه به دفتر بیکاری کسب کنند. ۵ - در ژوئیه ۱۹۸۵ به دلیل "تلفیق" آمار وزارت بهداشت و تأمین اجتماعی و وزارت توسعه اقتصادی ۵۰۰۰ نفر در "ایرلند شمالی" از آمار حذف شدند. ۶ - در مارس ۱۹۸۶، یک تغییر "اداری" در جمع آوری ارقام منجر به حذف ۵۰۰۰۰ نفر از تعداد بیکاران شد. (۱۰)

از آن به بعد هم بارها روش محاسبه تعداد بیکاران تغییر کرده است، که مهمترین آنها در سپتامبر ۱۹۸۸ بود. این بار جوانان کمتر از ۱۸ سال که شامل کمک هزینه درآمد نمی‌شدند، بیکار حساب نیامده و بدین ترتیب ۹۰۰۰۰ از رقم بیکاری کاهش پیدا کرد. (۱۱)

آمار ذیل نشان می‌دهد که روش محاسبه بیکاری در بریتانیا تا چه حد می‌تواند روی آمار تأثیر بگذارد:

محاسبه بیکاری، به عنوان درصدی از نیروی کار (بر حسب برآورد ۱۹۸۵) - ۱۹۰/۶٪

روش محاسبه ILO، به عنوان٪ از نیروی کار، بر حسب همان برآورد ۱۹۸۵ - ۱۹۱/۱٪ (۱۲)

تعداد آنان که حقوق بیکاری می‌گیرند، ٪ شاغلان، شاغلان آزاد، پرسنل ارتش و بیکاران حقوق بگیر

- ۱۹۱/۶٪

تعداد آنان که حقوق بیکاری می‌گیرند، ٪ شاغلان و بیکاران حقوق بگیر - ۱۲۴/۰٪

میزان استاندارد سازمان همکاری و توسعه اقتصادی برای بریتانیا - ۱۲۴/۰٪ (۱۳)

بدینسان می‌بینیم که این ارقام تا چه حد ناصحیح هستند - البته مقدار کم و

کسر شدن نیز از طرف وزارت کار محاسبه می‌شود و قابل اطمینان نیست. این نوع تغییرات در روش آمارگیری در دیگر کشورها نیز دیده می‌شود، ولی هیچکدام به وقاحت محافظه کاران بریتانیا نمی‌رسند.

شیوه انتشار آمار و ارقام بیکاری توسط منابع رسمی آمار و ارقام دولتی (آمار و ارقامی که تا سال ۱۹۸۸ تعداد بیکاری را به طور هفتگی اعلام می‌کردند، اما امروزه مجبورند این ارقام را به کمی کمتر و یا بیشتر از یک سال تغییر دهند)، تغییر کرد. (۱۴) این نشان می‌دهد که هر چه بورژوازی "هنر" بخرج دهد و روش آمارگیری "بهتری" را پیدا کند نمی‌تواند وجود توده وسیعی از طبقه کارگر که بیکار است و در طول ۲۵ سال گذشته حجم آن بیشتر و بیشتر شده است را انکار کند، هر چند که در زمان رونق اقتصادی این تعداد برای مدتی کمتر می‌شود.

چه چیزی موجب بیکاری می‌شود؟

بعد از جنگ جهانی دوم بورژوازی کشورهای پیروز آنقدر از آینده اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری خوشبین بودند که بعضی از اقتصاددانان را بر آن داشت تا از اشتغال کامل سخن بگویند. ویلیام بوریج کتاب "اشتغال کامل در جامعه‌ای آزاد" را در فضائی نوشت که می‌توانست پیشنهاد کند که "نیاز را اجتماعی کنیم ولی بدون اینکه تولید را اجتماعی کنیم". او در سال ۱۹۴۲ گزارشی در مورد تأمین اجتماعی نوشت که اساس سیستم تأمین اجتماعی در انگلستان شد.

اقتصاددان اصلی‌ای که به مسئله بیکاری پرداخته است جان مینارد کینز است. کینز، بر خلاف اقتصاددانان قبل از خود، معتقد بود که سیستم سرمایه‌داری خود به خود، و صرفاً بر حسب کارکرد قوانین بازار، به حالت متعادل خود و رشد کمابیش متداوم نمی‌رسد. او همچنین معتقد بود که با اتخاذ سیاست‌های ضد سیکلی، مانند کنترل مالیات، نقدینگی، میزان اعتبار، و غیره می‌توان کمابیش به "اشتغال کامل" و رشد اقتصادی طولانی دست یافت. این نظریات اول در آمریکا در زمان ریاست روزولت و بعد در دیگر کشورهای س. ه. ت. ا. بکار گرفته شدند. ولی با این حال وقتی که آهنگ رشد اقتصادی بعد از جنگ در اواخر سال‌های ۶۰ کندتر شد، و بعد در ۷۵-۱۹۷۴ و دو بحران اقتصادی دیگر دهه ۸۰، دیگر این نظریات طرفداران خود را از دست داد.

نظریه مارکس در مورد بیکاری

مارکس در فصل ۲۵ جلد اول "سرمایه"، "قانون عام انباشت سرمایه‌داری"، می‌نویسد: "... در طی روند انباشت، نقطه‌ای فرا می‌رسد که رشد بارآوری کار

اجتماعی به نیرومندترین اهرم انباشت تبدیل می‌شود" (۱۱۵) ، و "میزان بارآوری کار... در مقدار نسبی وسایل تولیدی ای... که یک کارگر به کالا تبدیل می‌کند، عنوان می‌شود." (۱۱۶) پس هر چه که تکنولوژی در روند کار جدیدتر و بهتر باشد بارآوری کار بالاتر می‌رود، و یک کارگر در یک ساعت یا یک روز بیشتر کالا تولید می‌کند. "این تغییر در ترکیب تکنیکی سرمایه، یعنی رشد در حجم وسایل تولید، در مقایسه با توده نیروی کاری که آنها را به حرکت در می‌آورد، بار دیگر در ترکیب ارزشی آن (سرمایه) با بالا رفتن بخش ثابت سرمایه به ضرر بخش متغیر آن، بازتاب می‌یابد." (۱۱۷) قانون عام انباشت سرمایه موجب این می‌شود که هر چه انباشت سرمایه به پیش می‌رود سرمایه متغیر (نیروی کار) در مقایسه با سرمایه ثابت (وسایل تولید، مواد خام و غیره) کمتر و کمتر می‌شود. ولی جمعیت جامعه کمتر نمی‌شود.

در بخش سوم این فصل، "تولید رو به گسترش جمعیت - اضافه نسبی یا ارتش ذخیره کار"، مارکس می‌نویسد: "... این در واقع انباشت کاپیتالیستی است که مدام جمعیتی نسبتاً افزونه از کارگران را ایجاد می‌کند، و آن را با تناسب مستقیم با انرژی و وسعت خود تولید می‌کند، یعنی جمعیتی که بیشتر از مقدار لازم نیازهای متوسط توسعه خود سرمایه باشد، و بدین ترتیب جمعیت اضافه داریم." (۱۱۸) مارکس سپس نشان می‌دهد که روند انباشت سرمایه منجر به بیکاری، نیمه کاری، فقر، شرایط بد زندگی و طول عمر کمتر برای طبقه کارگر می‌شود.

وجود ارتش ذخیره کار تا زمان بوجود آمدن اتحادیه‌های متشکل اثر منفی بسیار زیادی روی نرخ دستمزدها می‌گذاشت. در ۱۵-۱۰ سال اخیر، به خصوص در بریتانیا، نیروی اتحادیه‌ها به سطح زیادی کاهش یافته است، و این منجر به کاهش سطح زندگی کارگران، کم شدن مزایا، و رشد تعداد کارهای نیمه وقت و پیمانی شده است.

راه حل مسئله بیکاری

حال می‌بینیم که چرا سردمداران نظام سرمایه‌داری هیچ وقت قادر نخواهند بود که مسئله بیکاری را حل کنند. هر چند که آقای کلینتون بگوید که هدف اصلی سیاست اقتصادی‌اش "ایجاد کارهای بیشتر و بهتر" است، وقتی هم که آنها دو باره در مورد این مسئله (کنفرانس ناپل، ایتالیا) بحث خواهند کرد، نمی‌توانند سیستم خود را از بین ببرند و یا خود کشی اقتصادی کنند. در مصاحبات بعد از کنفرانس حرف‌هایی نظیر سخن‌های کلینتون در بعد از کنفرانس دیترویت به گوش می‌رسد که می‌گوید: "ما می‌توانیم بگوییم که آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها و کانادایی‌ها و ایتالیایی‌ها و ژاپنی‌ها، همه ما

یک مشکل داریم، یعنی بحران اقتصادی و مسئله بیکاری هر دو مسائل ساختاری هستند - و این "دستاوردی" است که "رهبران" پیشرفته‌ترین کشورهای جهان بعد از این همه آمد و رفت و خرج مالیات‌های کارگران، کسب کردند! تنها طبقه‌ای که می‌تواند راسخانه در حل این مسئله قدم بردارد طبقه کارگر است. حتی روش آمارگیری هم باید تحت کنترل کارگری باشد.

مواد شیرین

۲۶ آوریل ۱۹۹۴ - منچستر

یادداشت‌ها:

- ۱- "گروه هفت" نام نهاد همکاری هفت کشور پیشرفته سرمایه‌داری است، این کشورها، به ترتیب حجم اقتصادی آمریکا، ژاپن، آلمان، فرانسه، بریتانیا، ایتالیا و کانادا هستند.
- ۲- بیکاری در دیترویت ۱۳ درصد است - در برابر نرخ کل آمریکا - و در مرکز شهر به ۱۸ درصد می‌رسد، و در بین سیاهان ۱۹-۱۶ ساله ۳۷ درصد است. (تایمز مالی، ۱۶ مارس ۱۹۹۴ و اکونومیست، ۱۹ مارس ۱۹۹۴، ص ۵۶-)
- ۳- تایمز مالی، ۱۵ مارس ۱۹۹۴.
- ۴- سالنامه‌های س. ه. ت. ا.، چاپ پاریس. اعضای س. ه. ت. ا.، ۲۴ کشور پیشرفته سرمایه‌داری هستند که به علاوه "گروه هفت" و "اتحاد اروپا" - نام جدید "اجتماع اروپا"، یعنی بازار مشترک سابق - شامل کشورهای اسکاندیناوی خارج از اتحاد اروپا، اتریش، ایسلند، ترکیه، سوئیس و اوسترالیا و نیوزیلند هستند. از تاریخ ۱۴ آوریل ۱۹۹۴ مکزیک نیز به این نهاد پیوسته است. (آمار بریتانیا در اصل "آمار پادشاهی متحد" است، که شامل بریتانیا، انگلستان، اسکاتلند و ولز - و "ایرلند شمالی" است.)
- ۵- آمار ۱۹۸۷-۱۹۹۶ از سالنامه‌های س. ه. ت. ا. آمار ۱۹۹۲ - اکونومیست ۱۹ دسامبر ۱۹۹۲ و آخرین آمار ۱۹۹۴ از اکونومیست، ۲۳ آوریل ۱۹۹۴.
- ۶- اکونومیست، ۱۹ آوریل ۱۹۹۴، ص ۵۵.
- ۷- ۷۵٪ بدبین هستند، همانجا.
- ۸- آمار و جمله آخر از: تایمز مالی، ۱۵ مارس ۱۹۹۴.
- ۹- با اتخاذ انواع اقسام حقوق بیکاری پرور و آزی بریتانیایی می‌تواند که به عده عظیمی از بیکاران پول کمتر بدهد و صرفاً یک عده را از لحاظ آمار رسمی بیکار حساب کند.
- ۱۰- امپلویمنت گازت، اکتبر ۱۹۸۶، ص ۴۲۲. این یکی از نشریات چاپ وزارت کار بریتانیا است.
- ۱۱- امپلویمنت گازت، دسامبر ۱۹۸۸، ص ۶۶۰.
- ۱۲- سازمان بین‌المللی کار. ایجاد این نهاد در طول جلسات صلح و رسای در سال ۱۹۱۹ بین متفقین و آلمان توافق شد. به مناسبت ۷۵-مین سالگرد فعالیت این نهاد مقاله‌ای در شماره بعدی د. ک. س. درج خواهد شد.
- ۱۳- امپلویمنت گازت، اکتبر ۱۹۸۶، ص ۴۲۱.
- ۱۴- مانثلی دیجست آوستریتینسکس، ژانویه ۱۹۸۸ و مارس ۱۹۹۴. این یکی از نشریات آمار دولت بریتانیا است، که هر ماه چاپ می‌شود. در نسخه ژانویه ۱۹۸۸ سه ستون برای نشان دادن طول مدت بیکاری وجود دارد: تا ۲ هفته، ۳-۸ هفته و بیش از ۸ هفته. در نسخه مارس ۱۹۹۴ این به دو ستون کاهش پیدا کرده است: کمتر از ۵۲ هفته و بیشتر از یک سال.
- ۱۵- کارل مارکس، سرمایه، جلد یک، ص ۵۸۲. انتشارات لوونس اند ویشارت، ۱۹۵۴. (انگلیسی).
- ۱۶- همان منبع، ص ۵۸۳.
- ۱۷- همانجا.
- ۱۸- همان منبع، ص ۵۹۰.

درس‌های جنبش زنان در ایران

مقاله زیر بخشی از بیانیه‌ای است که توسط "زنان سوسیالیست" در اردیبهشت ۱۳۶۲ در ایران منتشر شد. این مقاله در نشریه، "سوسیالیزم و انقلاب"، دوره دوم، شماره ۱، تابستان ۱۳۶۳، تجدید چاپ شد.

بخش دوم

جنبش زنان در قیام و پس از آن

در دهه‌های اخیر (تا قبل از قیام بهمن ماه)، در ایران اثری از جنبش زنان وجود نداشت و هر آنچه بعد از مشروطه و طی سال‌های ۲۰-۳۲ شکل گرفته بود، هرچند محدود، با کودتای ۲۸ مرداد به خاک سپرده شد. در دوران شاه نیز هر جا "مسئله زنان" مطرح می‌گشت، از سوی دولت و در رابطه با نیازهای نظام موجود بود.

رشد سرمایه‌داری در ایران، در پاسخگویی به نیازهای جدید سرمایه‌داری جهانی در دوره پس از جنگ جهانی دوم، به وسیله دولت آغاز گشت (روندی که در سایر کشورهای عقب افتاده کم و بیش هم زمان آغاز گشت و در اینجا به شرح آن نمی‌پردازیم) و قوانین مربوط نیز به تدریج و گاه به یکباره وارد شدند. رشد ناموزون و مرکب، پیوند وصله‌وار بخش‌های مدرن تولید و مؤسسات وابسته با زمینه عمومی تولید ما قبل سرمایه‌داری، مسائل خاصی ایجاد می‌کنند که خود را

در سطوح مختلف منعکس می‌سازند. این مطلب در مورد "مسئله زنان" نیز صدق می‌کند. برای تطبیق روابط اجتماعی کهن با شکل تولید جدید، قوانینی از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به عاریت گرفته می‌شود. برخی از حقوقی که در آنجا از طریق سال‌ها مبارزه کسب شده (مانند حقوق زنان) به کشورهایی چون ایران سرایت می‌کند.

"زن آزاده" بیانگر "ایران در آستانه تمدن بزرگ" است. در شهرهای بزرگ بخش نه چندان کوچکی از زنان به کار گماشته می‌شوند، اما، این بخش وصله‌ای ناجور بر سطح وسیع عقب افتادگی است. همچون تعداد معدودی کارخانجات و مزارع صنعتی در دریائی از کارگاه‌های کوچک و مزارعی که به زحمت کفاف زندگی صاحبان آنها را می‌دهند.

همراه با ماشین رخت‌شویی، جارو برقی، چراغ خوراکی پزی و پلوپز و... فرهنگ "زن جدید" عرضه می‌گردد. الگویی که به عنوان مدل قرار می‌گیرد، فقط مصرف‌کننده نیست، سواد دارد، کار می‌کند، حقوق اجتماعی دارد، و در ضمن مادر خوبی برای فرزندانش و همسر خوبی برای شوهرش نیز هست. این مجموعه باید ارائه گردد تا "تمدن بزرگ" در اذهان عمومی ایران و جهان بهتر پذیرفته شود. در این شرایط قانون حمایت خانواده، حق رأی زنان، تحصیل اجباری برای دختران و پسران، کلینک‌های تنظیم خانواده و عملاً حق سقط جنین، مهد کودک‌های دولتی برای کارمندان و کارگران زن، کارآموزی حرفه‌ای برای زنان و... اعطاء می‌گردد. این حقوق و امکانات که در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در پی مبارزات طولانی به دست آمده بود به شکلی ناقص و سطحی در قوانین مدنی، قانون کار و بیمه‌های اجتماعی در ایران گنجانده شد. به علت شرایط عقب مانده ایران، بی‌سوادی اکثریت زنان، زندگی در شرایط ما قبل سرمایه‌داری و تسلط خانواده‌های سنتی، استفاده از این حقوق هم در حد تعداد معدودی زنان محدود می‌گشت و تنها در سال‌های آخر دوران پهلوی بود که استفاده از برخی از آنها عمومیت نسبی یافته بود.

در چنین زمینه‌ای (نبود سازمان مبارزاتی و سنت مبارزه برای آزادی زن)، شرکت زنان در قیام بهمن ماه و حرکت‌های قبل از آن (تا پس از سرنگونی شاه و تشکیل دولت موقت) هیچگاه خواست‌های ویژه آنان را مطرح نساخت. گفته میشود که شرکت وسیع زنان در مبارزات علیه شاه "یکی از ویژگی‌های

انقلاب ایران" محسوب می‌شود. و همچنین ادعا می‌شود که این شرکت وسیع، برای "دخالته در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه" بود. اما، نباید فراموش کرد که بخش عمده زنان شرکت کنند در تظاهرات ضد شاه را نه تنها عقب افتاده‌ترین لایه‌های طرفدار "امام خمینی" تشکیل می‌دادند، بلکه، به نقد علیه نه فقط شاه، که "آزادی زنان" اعطاء شده از بالا به حرکت در آمده بودند. در واقع، عدم درک این مسئله یکی از "ویژگی‌های" انقلاب ایران است. از نقطه نظر مسئله زن این امر بسیار مهم است. لازم به تذکر است که عدم وجود رهبری و برنامه انقلابی و سازماندهی لازم در این انقلاب امروزه کاملاً روشن است و این تنها شامل زنان نمی‌شود. اما، همان طور که همه کمبودها، خیانت‌ها و نابلدی‌ها را باید شناخت، در مورد مسئله زن نیز این مسئله باید مورد بررسی قرار گیرد تا علل شکست جنبش زنان را که پس از قیام با آن مواجه گشتیم، شناخته و در مبارزات آتی از بروز آن جلوگیری کنیم.

ضد انقلاب اسلامی (روحانیت و نهضت آزادی) پس از آنکه رهبری خود را در مبارزات مردم علیه شاه بی‌رقیب و تضمین شده یافت، ماهیت ارتجاعی و ضد زن خویش را آشکار ساخت. صف زنان و مردان از هم جدا شد، زنان بی‌حجاب در صف تظاهرات پذیرفته نشدند و زنان "حزب الهی" از همان ابتدا در مساجد برای مبارزه علیه بی‌حجابی (به نام "فحشا") بسیج و سازماندهی شدند. البته در همان روزها تظاهرات نیروهای سیاسی غیر مذهبی نیز با حمله شدید "امت حزب الله" مواجه می‌گشت. و باز هم عظمت خواست سرنگونی شاه چنان بود که چشم‌ها از دیدن ماهیت واقعی این نیروهای ارتجاعی که برای منحرف و محدود ساختن حرکت انقلابی مردم، به هر حرکت کنترل نشده‌ای (از سوی روحانیت) وحشیانه حمله‌ور می‌شدند، ناتوان مانده بود.

از اولین روزهای پس از قیام و تثبیت دولت موقت، اجرای فرامین "فقیه ولی امر" برای برکناری زنان از صحنه جامعه آغاز گشت. حق قضاوت زنان تنها پس از بیست روز با یک فرمان چند خطی سلب و مسئله حجاب اجباری مطرح گشت. اعلام این خبر با روز جهانی زن سال ۱۳۵۷ مصادف شد. بخشی از زنان که از ابتدا با حملات علنی به حقوق خویش مواجه گشتند زودتر از سایر بخش‌ها، ماهیت ارتجاعی رژیم را دریافتند و برای اولین بار پس از سال‌ها در دفاع از حقوقشان به تظاهرات خیابانی دست زدند، شیوه‌ای از مبارزه که در طی قیام

آموخته بودند. اما، همراه با تثبیت ضد انقلاب، حمله به حقوق زنان دو باره آغاز شد. عقب نشینی اولیه در نبود مبارزات پیگیر و سازمان یافته زنان به یک سلسله حملات از زاویای متفاوت به پایگاه اجتماعی - اقتصادی زنان منجر شد. هر بار که حمله جدیدی از سوی دولت صورت می‌گرفت، حرکتی در مقابل آن از سوی زنان انجام می‌شد که به تدریج دامنه آن محدودتر و سرکوب آن آسانتر شد. تا جایی که توان دفاع هم باقی نماند. پتانسیل و مبارزه جوئی زنان در دوران اول پس از قیام آمادگی تدارک حمله برای احقاق حقوق هر چه بیشتر را نشان می‌داد، اما کسانی که داعیه رهبری آنان را داشتند، نه تنها حمله‌ای ترتیب ندادند بلکه دفاع را نیز سازمان نداده و خود زودتر از توده زنان عقب نشستند.

نتیجه: نابرابری اجتماعی بین زنان و مردان در جمهوری اسلامی هر روز بیش از پیش، نمایان می‌گردد و زنان از همان حقوق ناچیزی که در دوره قبل به آنان داده شده بود نیز محروم می‌گردند. زن دیگر یک انسان کامل محسوب نمی‌گردد و به عنوان نیمی از انسان باید مطیع و فرمانبردار انسان کامل باشد. "زنان را بر مردان حقوق مشروعی است (؟)"، چنانکه شوهران را بر زنان، لیکن مردان را بر زنان افزونی و برتری خواهد بود و خدا بر هر چیز توانا و به همه امور داناست. " (القره، آیه ۲۸۸)

موازین اسلامی عملاً زن را از تمام حقوق اجتماعی محروم می‌سازد، حال نیازهای دولت اسلامی و تناسب قوا بین انقلاب و ضد انقلاب است که حدود به کارگیری این موازین را در قوانین دولتی تعیین می‌کند.

حق انتخاب لباس را از زن می‌گیرند، زن "بی حجاب" مانند بیمار مبتلا به جزام به جامعه معرفی می‌گردد و در صورت عدم رعایت پوششی که این آقایان انتخاب کرده و با شرح و عکس بر در و دیوار فروشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، ادارات و... چسبانده‌اند، حق خرید، غذا خوردن، معالجه شدن، کار، مسافرت، تحصیل، و... از او سلب می‌شود. علاوه بر این شوهر، پدر و برادر هر کدام به نوبه خود قادرند حق اشتغال، مسافرت و حتی بیرون آمدن زن از خانه را سلب کنند. این مسئله حتی برای زنان طرفدار جمهوری اسلامی نیز در مقاطعی که دولت نیاز به شرکت فعال ایشان در عملیات ضد انقلابی خویش ندارد، ایجاد اشکال نموده است.

قانون اساسی، قوانین مصوبه مجلس شورای اسلامی تا آیین نامه‌های وزارت

کار، آموزش و پرورش و سایر ادارات دولتی همگی با تکیه به موازین اسلامی و احکام شرع در پشت حملات زیبا در وصف مادران و خواهران حکم فرودستی زن و محو او از صحنه اجتماعی را داده‌اند. در طی چهار سال که از عمر ننگین جمهوری اسلامی می‌گذرد صدها کتاب، مقاله و رساله در مورد حقوق زن (در واقع بی‌حقی زن) به چاپ رسیده است. این حملات که همگی تحت عنوان "حفظ عفت و عصمت بانوان محترم" صورت پذیرفته از حد مقالات و یا تبصره‌ای در قانون اساسی فراتر رفته و بر پایگاه اجتماعی زنان ضرباتی مهلک وارد ساخته است. اخراج (پاکسازی) و یا باز خرید زنان شاغل، حذف زنان از مراتب بالای اداری، تبلیغ و ترویج علیه اشتغال زنان^(۱) و در نتیجه ایجاد شرایط نامساعد برای زنان در محیط کار، ایجاد محدودیت در تحصیل، کارآموزی و اشتغال زنان در بسیاری از رشته‌ها به ویژه امور فنی و کشاورزی، کم کردن تعداد مهد کودک‌های دولتی و وضع قوانینی که استفاده از مهد کودک را برای بخشی از زنان کارمند غیرممکن می‌سازد، و اخیراً، تصویب لایحه کار نیمه وقت زنان، قدمی در جهت "پاکسازی" بیشتر زنان از محیط اجتماعی است^(۲) اما، در خانه نیز، وضع وخیم‌تر شده است: تشویق زنان به پرورش کودکان با حذف کلیه امکانات و تقلیل فاحش حقوق مادران نسبت به فرزندان خویش، گران شدن خدمات عمومی که کار خانگی زنان را دو چندان می‌کند، حذف وسائل مدرن خانگی از لیست وسائل ضروری برای تولید و یا واردات، تعطیل بخش اعظمی از تولید مواد غذایی آماده از کارخانجات، کمبود امکانات بهداشتی برای زنان، ایجاد محدودیت در کار پزشکان مربوط، وضع مجازات‌های سنگین برای سقط جنین، ترویج تعدد زوجات و صیغه به عنوان فریضه دینی تحت لوای "دستگیری از محتاجان".

آیا سلب این حقوق اجتماعی از زنان را باید تنها به خاطر دید تنگ نظرانه روحانیت حاکم دانست؟ آنچنان که بسیاری از زنان می‌پندارند!

یا فقط باز تلاش سرمایه‌داری ورشکسته ایران برای رفع بحران ساختی سرمایه‌داری و حل مشکل بیکاری دانست؟ چنانکه بسیاری از روشنفکران (گروه‌های چپ) عنوان می‌کنند.

آنچه مسلم است اینکه این حملات تأثیر بسزائی در حل بحران سرمایه‌داری ایران ندارد. مجموعه اقدامات امری موقتی یا دوره‌ای نیستند.

مروری بر سابقه به اصطلاح "مبارزات" مذهب‌یون برای برقراری جامعه اسلامی روشنگر این مطلب است که ایشان در زمانی که هنوز قدرت را قبضه نکرده بودند و حل بحران‌های ساختی جامعه را جزو وظائف خویش نمی‌دانستند، مبارزه علیه تساوی حقوق اجتماعی زن و مرد را جزو شعارهای صدر برنامه خود قرار داده بودند:

"دستگاه جاری در نظر دارد تساوی حقوق زن و مرد را تصویب و اجرا کند یعنی احکام کریم را زیر پا بگذارد" (از بیانات خمینی در اواخر اسفند ۱۳۴۱ - کتاب "نهضت امام خمینی"، ص ۳۱۶).

"از تساوی حقوق اظهار تنفر کنید و از دخالت زنها در اجتماع که مستلزم مفاسد بی‌شمار است ابراز انزجار و دین خدا را یاری کنید" (اعلامیه به مناسبت آغاز محرم ۵-۳-۴۲ - کتاب "نهضت امام خمینی"، ص ۷۱۹).

تلاش ارتجاعی ایشان در راه برقراری جامعه اسلامی به دوره انقلاب مشروطه باز می‌گردد. این بازماندگان انگل صفت تاریخ از ابتدا با حرکاتی که نوید روابط جدیدی را می‌داد مقابله می‌کردند و هر جا نغمه دموکراسی و آزادی شنیده می‌شد، نعره "ای وای دین بر باد رفت" در مقابلش علم گشت. از جمله مسائلی که در انقلاب مشروطه و پس از آن عنوان شد مسئله حقوق زنان بود که بیشترین مخالفان خود را در بین روحانیون مرتجع یافت. مدارس زنانه، خواست‌هائی نظیر حق رأی برای زنان و روشنفکران حامی حقوق زن، چماق تکفیر را در مقابل خود یافتند.

با شروع تسلط روابط سرمایه‌داری در ایران، پایه‌های قدرت روحانیون رو به سستی بیشتر می‌نهاد. دست ایشان از نهادهایی که سالیان سال منبع اخاذی مردم بود کوتاه گشت و ساختار دولت مدرن قلمرو حاکمیت ایشان را در اموری چون دادگستری، دارائی و در این اواخر امور حج و موقوفات هر چه محدودتر ساخت. و کم کم کار بدانجا می‌کشید که مدارس علمیه هم تحت نظر آموزش و پرورش به کار خویش ادامه دهند. روحانیت به نهادی صرفاً ایدئولوژیک تبدیل شد که در آن حیظه هم کارائی خویش را به ویژه در شهرهای بزرگ و در بین جوانان از دست می‌داد، بنابراین، به مقابله برای بقای خویش برخاست. مقابله‌ای که در عین حال نمیتوانست و نمی‌تواند ارکان اصلی و بنیادین سرمایه‌داری را مورد حمله قرار دهد، بلکه تنها به جنگ با نموده‌های آن می‌پردازد. یکی از مهمترین این نموده‌ها، تغییر

در ساخت خانواده سنتی و مقام اجتماعی زن است که بخش اعظم مخالفت‌های روحانیون را متوجه خود ساخت. دو بخش اصلی از برنامه‌ای که نواب صفوی به دولت مصدق پیشنهاد کرد عبارت بود از:

۱- اخراج زنان از ادارات

۲- حجاب اجباری برای زنان

(و البته این‌ها قبلاً در صدر برنامه انجمن‌های اسلامی ساخته بازرگان، طالقانی و سنجابی هم قرار داشت.) فیضه هم در سال ۱۳۳۹ در مخالفت با "رمزمه حق رأی زنان" که تازه آغاز گشته بود، کتاب و بیانیه انتشار داد و سرانجام یکی از مهمترین جوانب مخالفت خمینی با انقلاب سفید شاه در کنار مخالفت با اصلاحات ارضی، مخالفت با حق رأی زنان بود. این مخالفت‌ها که دو نمونه از آن در بالا آورده شد، همیشه متوجه اصل موضوع شرکت زن در حیات اجتماعی بود و نه آنچنانکه امروز ادعا می‌شود با شکل "غرب زده" و با به اصطلاح ورود زن به عنوان کالا به بازار سرمایه. در جامعه سرمایه‌داری نیروی کار حکم کالا را می‌گیرد، چه زن و چه مرد، و مبارزه علیه روابط کالائی حاکم بر جامعه مبارزه‌ای طبقاتی در راه حصول سوسیالیسم خواهد بود. اما روحانیت که خود با ساخت جامعه طبقاتی پیوند خورده و از قبل آن زندگی می‌کند، تحت لوای مبارزه با کالا بودن زن سعی در محو او از صحنه اجتماعی را دارد و با حفظ زنان در بند قیودات ماقبل سرمایه‌داری و با عقب نگاهداشتن نیمی از جامعه، با اساس و پایه این نظام مخالفت نکرده بلکه با ظواهر آن به جنگ برمی‌خیزد. "زن آزاده"، همان سمبولی که رضا شاه و محمد رضا شاه برای اثبات تجدد خواهی خود علم کردند، اینبار از جانب روحانیت به صورت "زن با حجاب" مبدل به سمبولی در راه اسلامی شدن جامعه شده است.

اما چگونه این حملات علیه حقوق زنان می‌تواند به شکل وسیع اعمال گشته و ادامه یابد؟ در اینجا است که ساخت سرمایه‌داری ایران و جایگاه زنان در آن باید مورد بررسی قرار گیرد. وزنه ناچیز زنان در تولید اجتماعی و تناسب قوای انقلاب و ضد انقلاب باید در نظر گرفته شود. حملاتی که در این دوره به پایگاه اجتماعی زنان وارد شده است با راه‌حلهایی که سرمایه‌داری ایران برای رفع بحران خویش بدان‌ها نیاز دارد، همسو است. اخراج زنان، بستن مهد کودک‌ها، کم کردن هزینه خدمات عمومی برای دولت... همه اینها اقداماتی است که از

نظر سرمایه‌داری کمکی در رفع بحران حاکم بر جامعه است. البته میزان تأثیر آن بر روی بحران به قدری نیست که حملات روحانیت را از بدو به قدرت رسیدن، در زمانی که هنوز حاکمیتشان تثبیت نشده توضیح دهد. شروع حملات ناشی از اندیشه ارتجاعیون حاکم و ضرورت تثبیت ایدئولوژی استبدادی رژیم جدید، و دلیل رشد و تداوم آن، همسوئی با نیازهای سرمایه‌داری بحران‌زده از یکسو و فقدان مقاومت سازمان یافته و با برنامه زنان از سوی دیگر بود. در این میان حملات وحشیانه و همه جانبه حاکمین به حرکت انقلابی مردم را نباید نادیده گرفت. عملکرد چپ ایران و برخورد نادرست آن با جوانب گوناگون مبارزه انقلابی و به ویژه مسئله زن نیز نقش بسزائی در تضمین موفقیت رژیم داشته است.

(ادامه دارد)

یادداشت‌ها:

- ۱- صفت حیا و شرم در اثر معاشرت‌های غیر شرعی و اختلاط بیش از حد با مردان در مجامع و ادارات و مؤسسات کم رنگ شده به تدریج از بین می‌رود و در این جاست که فاجعه، راستی فاجعه بر پا می‌گردد و جامعه دچار طغیان فوق العاده و هرج و مرج جنسی گشته، پرده حیا و عفاف پاره می‌گردد... (حسین حقانی زنجان، مجله خانواده، شماره ۱۲، اردیبهشت ۶۱).
- ۲- این پیشنهاد سال ۵۵ هم از طرف وزارت کار عیناً برای زنان کارمند مطرح شد.

**برقرار باد تشکل‌های مستقل زنان!
پیش بسوی تشکیل هسته‌های سوسیالیستی!**

سرتگون باد رژیم آخوندی سرمایه‌داری!

فاشیسم و جنبش کارگری

مقاله زیر بخشی از مقاله‌ای است که نخستین بار در نشریه "کندوکاو"، شماره ۷، بهار ۱۳۵۷، انتشار یافت. بخش‌های قبلی این مقاله در شماره‌های ۲۰-۱۸ دفترها انتشار یافتند.

بخش چهارم

مبارزه علیه "نظریه" سوسیال فاشیزم

اپوزیسیون چپ مبارزه شدیدی را علیه "نظریه" سوسیال فاشیزم خاصه در دوران تدارک پلنوم دهم بین‌الملل کمونیست (۱۹۲۹) به پیش برد و این عمل را علی‌رغم ممنوعیت و فعالیتش در داخل شوروی انجام داد. تروتسکی در کتاب بین الملل سوم پس از نهمین شدیدترین انتقاد را از این نظریه به عمل می‌آورد. وی نظر اپوزیسیون چپ را بیان می‌کند که: فاشیزم جای ارگان‌های عادی دولت بورژوائی می‌نشیند تا خطر انقلاب کارگری را رفع کند. این مسئله که سوسیال دمکراسی نیز در زمانه خطر نو سکه‌ها را به یاری بورژوازی می‌فرستد نباید اسباب فراموش کردن اهمیت تمایز سیاسی فاشیزم با سوسیال دمکراسی گردد. تروتسکی یاد آور می‌شود که رهبری کمینترن به جای پذیرش این تحلیل، یگانگی بی معنا و مهملی میان فاشیزم و سوسیال دمکراسی می‌بیند و با طرح مسئله "دوره زوال سرمایه‌داری" صرفاً دوره نبرد داخلی آشکار فاشیزم با کارگران را با دوره "عادی" مبارزه طبقاتی اشتباه می‌کند. (۳۲)

"مرحله سوم" و سکتاریزم رهبری کمینترن از جانب گرامشی نیز مورد نقد بوده است. او که در فاصله سال‌های ۲۵-۱۹۲۳ درون حزب کمونیست ایتالیا مبارزه می‌کرد تا توده‌های عضو حزب را به ضرورت شرکت در جبهه واحد کارگری با دیگر احزاب طبقه کارگر خاصه حزب سوسیالیست، قانع نماید و در این راه با سکتاریزم چپ روها مواجه شده بود، در زندان موسولینی از دو جهت این مبارزه را پیش برد. یکی بحث با رفقای کمونیست همزندان (در زندان‌های توری و باری) و دیگر از طریق کار نظری و نگارش دفاتر زندان. در مورد اول چند تن از کمونیست‌های زندانی که در بحث‌های وی شرکت داشتند گزارش‌های جالبی به

دست داده‌اند. مهمترین آنها مقاله آتوسالسا می‌باشد که در واقع گزارش وی به بایگانی حزب کمونیست ایتالیا در مورد موقعیت گرامشی در زندان محسوب می‌شود (۲۲). به موجب این اسناد روشن می‌شود که گرامشی به شدت با سکتاریزم حاکم بر کمیته‌ن مخالف بوده و در بحث‌هایش سوسیال فاشیسم را مردود می‌شمرده. او درک کمیته‌ن از فاشیسم را مکانیکی می‌دید و بر سر ضرورت مبارزه برای "بدست آوردن حقوقی که فاشیسم پایمال کرده" پافشاری می‌کرد. در جهت دوم یعنی کار نظری، مجموعه درک گرامشی از استراتژی نبرد موضعی بر پایهٔ جبههٔ واحد کارگری عنوان شده. در دفاتر زندان ایجاد این جبهه نه تنها جهت نبود ساختن فاشیسم بلکه جهت مبارزهٔ قاطع علیه سرمایه مورد بحث اوست.

گرددش به راست کمیته‌ن و سیاست جبهه خلق

کنگره هفتم کمیته‌ن در ژوئیهٔ ۱۹۳۵ تشکیل شد. چهارده ماه قبل از این تاریخ فراخوان کنگره اعلام شده بود. تأخیر در برقراری آن معلول انتظار کادر رهبری کمیته‌ن بود تا نتایج بحث بر سر نزدیکی برنامه‌ای میان احزاب کمونیست و سوسیالیست در فرانسه برایشان روشن گردد. در واقع این بحث خود نتیجه پیمان همکاری نظامی میان شوروی و فرانسه بود. با روشن شدن امکان نزدیکی، مرحله جدیدی در حیات کمیته‌ن آغاز شد. مرحله‌ای که به گویا ترین شکل بیان سازش طبقاتی است. طرح جبهه خلق که در این ایام در دست بورکرات‌های رهبری کمیته‌ن در دست تکمیل بود پایه اصلی بحث کنگره هفتم را تشکیل می‌داد. کنگره به ریاست دیمیتروف آغاز شد و بحث عمدهٔ آن بر سر گزارش وی در بارهٔ "تهاجم فاشیستی و وظایف بین‌الملل کمونیست در مبارزه جهت وحدت طبقهٔ کارگر علیه فاشیسم" بود. تعریفی که در این گزارش از فاشیسم شده چنین است: "فاشیسم دیکتاتوری تروریستی و آشکارای مرتجع‌ترین، شوونیست‌ترین و امپریالیست‌ترین عوامل سرمایه مالی است" (۲۳). پس از این تعریف مضحک راهی که جهت مبارزه با "امپریالیست‌ترین عوامل" (کذا) پیشنهاد می‌شود جبهه خلق است. جبهه‌ای که لنین و تروتسکی آن را در کنگره‌های سوم و چهارم کمیته‌ن مطرح ساخته بودند؟ همان که بر مبنای اتحاد عمل در مبارزه مشترک علیه کل بورژوازی و با حفظ استقلال کامل سیاسی و تشکیلاتی هر حزب و گروه شرکت کننده مشخص شده باشد؟ اگر چنین است پس چه ارتباطی میان این جبهه واحد با

جبهه خلق وجود دارد؟ جبهه خلقی که بر مبنای اتحاد برنامه‌ای و سیاسی میان احزاب کارگری و بورژوائی ایجاد می‌شود و علیه بخشی از بورژوازی موضع دارد. کوچکترین تشابهی میان جبهه واحد کارگری با جبهه خلق وجود ندارد، میان استقلال کامل احزاب کارگری که در تزه‌های جبهه واحد کمینترن انقلابی طرح شده و تسلیم کامل برنامه‌ای، عملی و سیاسی احزاب کارگری که در تزه‌های جبهه واحد کمینترن انقلابی به بورژوازی که دیمیتریوف فرمایشش را صادر می‌کرد هیچ وجه مشابهی موجود نیست.

امروزه استالینیست‌ها کوشش دارند دیمتريوف را به عنوان "یک استراتژیست بزرگ" معرفی نمایند، مثلاً ارگان نظری حزب کمونیست بریتانیای کبیر می‌نویسد که دیمتريوف بر مبنای انتقاد از "سکتاریزم حاکم" دست نزد بلکه خود عملاً از فعالین و نظریه‌با فان این مرحله به شمار می‌آمد. وی در کنگره ششم کمینترن گفته بود: "باید با فاشیسم که سوسیال دموکراسی پیشقدم و راهنمای آن محسوب می‌شود، بی‌رحمانه و به شدت مبارزه کرد" (۳۷).

لازم به یادآوری است که در فاصله دو کنگره ششم و هفتم دیمتريوف ریاست دفتر اروپائی بین الملل کمونیست را به عهده داشت و در این مقام یکی از مسئولین اجرای سیاست سکتاریستی حزب کمونیست آلمان بود. وی تا اول ژوئیه ۱۹۳۴ حتی یک کلمه در انتقاد از سکتاریزم مرحله سوم عنوان نکرده است. در این تاریخ فراخوان کنگره هفتم اعلام و کمیسیون مقدماتی تشکیل شده بود، صد البته نظریه "استراتژیست بزرگ" پس از انتشار شماره مورخ ۲۳ مه ۱۹۳۴ پراودا، اعلام شده (در این شماره پراودا خبر کنفرانس مشترک حزب کمونیست فرانسه و حزب سوسیالیست را با آب و تاب منتشر نموده بود) و خود نتیجه تغییر خط کمینترن بود، نه موجد آن. البته بودند کسانی که در فاصله دو کنگره با سکتاریزم موجود در داخل کمینترن مبارزه کردند. اما سرنوشت ایشان در اردوگاه‌های کار اجباری سیبری تعیین شد نه در مسند ریاست هیئت اجرایی بین الملل کمونیست. دیمتريوف محققاً در زمره این مبارزین محسوب نمی‌شود.

با کنگره هفتم سیاست کمینترن از ماوراء چپ به ماوراء راست نقل مکان یافت. بحث دیمتريوف از تضاد میان فاشیسم و دموکراسی اساساً نفی مبارزه طبقاتی است. نزد وی تضاد میان کار و سرمایه جای خود را به تضاد میان فاشیسم و دموکراسی داده و ایجاد جبهه مشترکی در مبارزه با فاشیسم و دموکراسی داده و

ایجاد جبهه مشترکی در مبارزه با فاشیسم میان طبقه کارگر و "بخش لیبرال بورژوازی" ضروری محسوب می‌شود. مطابق این "نظریه" استقلال و برنامه احزاب کارگری فدای منافع "دیگر اقشار و طبقات خلقی و برنامه مشترک آنها بر اساس اعاده "دمکراسی" منطبق با "خواست‌های ملی" و علیه فاشیسم اعلام شد. بدین‌سان حتی مبارزه کارگران جهت به دست آوردن حقوق دمکراتیک و نهادهای معین سیاسی بدل به مبارزه خلق جهت به دست آوردن مفهوم تجریدی و موهوم دمکراسی شد.

تروتسکی در مصاحبه‌ای (سپتامبر ۱۹۳۸) به پوچ بودن تضاد دمکراسی و فاشیسم اشاره می‌نماید. او پیش‌بینی می‌کند که همواره امکان دارد یکی از دولت‌های فاشیست را در کنار "امپریالیست‌های دمکرات" علیه فاشیست دیگری دید (۳۸). در این حالت مثال خوبی در اثبات حکم تروتسکی به دست داد، انتقال فرانکو به جانب متفقین در طول سال‌های جنگ دوم جهانی.

اصولاً استالینیزم همواره تضادهای جالبی در جهان پیدا می‌کند، زمانی میان فاشیسم و دمکراسی، زمان دیگر میان "اردوگاه سوسیالیستی" و امپریالیسم و در مبتذل‌ترین شکل خود میان کشورهای فقیر و دو ابر قدرت. بحث از این همه به طور دائم جهت پوشاندن تضاد کار و سرمایه عنوان می‌شود. تضادی که در وجه تولید سرمایه‌داری مجموعه تقابل‌های اجتماعی چیزی جز بیان آن نیستند. با عنوان کردن تضاد دمکراسی و فاشیسم راه بر احزاب کمونیست باز شد تا با بورژوازی کنار آیند. حزب توده ایران با بحث از تضاد دمکراسی و دیکتاتوری فردی شاه راه را بر سازش با سرمایه‌داران باز می‌نماید و پیشنهاد ساختن جبهه واحد ضد دیکتاتوری با بورژوازی "ملی" و "بخشی از هیئت حاکمه که از عاقبت دیکتاتوری شاه بیمناک شده‌اند" را می‌دهد. در دفاع از مبدأ تاریخی این مهملات، استالینیست ایرانی، مهرآبادی، در مقاله "آخرین سنگر فاشیسم در اروپا فرو می‌ریزد" در دنیا، شماره ۳ (خرداد ۱۳۵۶) می‌نویسد: "اگر احزاب دمکراتیک آلمان متفقاً در برابر نازیسم ایستادگی می‌کردند هرگز حزب هیتلر بر روی کار نمی‌آمد چنانچه در فرانسه اتحاد نیروهای دمکراتیک در جبهه خلق راه را بر فاشیسم سد نمود" (ص ۵۷) اکنون باید "تاریخ نگار" بینوا به این سؤال پاسخ بدهد، چرا بستن جبهه خلق در اسپانیا جلوی پیروزی فرانکو را نگرفت؟ چرا "اتفاق نیروهای دمکراتیک در شیلی کارا نبود؟ آیا واقعاً در فرانسه این جبهه

خلق سد راه فاشیزم شد؟ پس مهرآبادی نامی از حکومت ویشی نشنیده است؟ آیا او می‌داند که چه بر سر حکومت جبهه خلق آمد؟ جبهه‌ای که به مهلتی کوتاه پس از به دست گرفتن قوه مجریه از هم پاشید و به هیچ مسئله اساسی در راستای منافع طبقه کارگر فرانسه پاسخ نگفت.

در حساس‌ترین لحظات زمانیکه مولوتف وزیر امور خارجه استالین به شولن بورگ سفیر هیتلر در شوروی "جهت پیروزی درخشان ارتش آلمان در فرانسه" تبریک می‌گفت نمایندگان حزب رادیکال و بخش اعظم نمایندگان سوسیالیست یعنی آن نیروهای متفق دیروز در جلسه ده ژوئیه ۱۹۴۰ مجلس ملی فرانسه به پتن رأی می‌دادند (۲۱). عجب راهی بر فاشیزم سد شد که ده‌ها هزار کارگر و زحمتکش فرانسوی در سال‌های اشغال گرفتار، شکنجه و کشتار شدند و هزاران خانواده یهودی توسط حکومت ویشی تحویل نازی‌ها داده شدند و روانه اردوگاه‌های آدم سوزی گشتند. خیانت حزب کمونیست فرانسه که مهرآبادی بدان تکیه می‌کند چندان شرم آور است که نظریه پردازان این حزب حتی از بحث پیرامون جبهه خلق می‌گریزند. ژان النشتاین تاریخ نویس حزب کمونیست فرانسه که از رهبران این حزب به شمار می‌آید در مصاحبه با آنی کریگل از موضع گرفتن مشخص در قبول یا رد جبهه خلق و سیاست حزب کمونیست فرانسه در ۱۹۳۶ فرار می‌کند (۴۰).

ادامه دارد

یادداشت‌ها

- ۲۲- ترونسکی "انترناسیونال سوم پس از لینن" (نشر کارگری سوسیالیستی)
- ۲۳- این مقاله در شماره ۱۲ دسامبر ۱۹۶۴ در نشریه "ریناشیتا" چاپ شده، رجوع کنید به ا. لیزا، خاطرات، کرامشی در زندان، میلان ۱۹۷۳
- ۲۴- ج. دبیتیریوف، منتخب آثار
- ۲۵- منبع بالا
- ۲۶- "مارکسیزم امروز" ژوئیه ۱۹۷۲
- ۲۷- بلك، "فاشیزم در آلمان"
- ۲۸- ترونسکی، آثار ۱۹۲۹-۱۹۳۸ نیویورک
- ۲۹- کریویو
- ۴۰- ۴ ژوئیه، Le Nouvell Observateur,

زنده باد اول ماه مه!

اعلامیه زیر در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۹ توسط "حزب کارگران سوسیالیست"، در نشریه "چه باید کرد" منتشر شد.

کارگران طهران ایران،

بیش از یک سال از قیام پرشکوه شما که دستگاه ظلم و استبداد شاهنشاهی را سرنگون ساخت می‌گذرد. اما هنوز هم می‌باید روز اول ماه مه، روز جهانی کارگران در شرایطی برگزار کنید که فساد طبقات دارا ادامه می‌یابد و استثمار سرمایه‌داری همچنان مردم زحمتکش و ستم‌دیده ما را به فلاکت می‌کشد.

شما با از جان گذشتگی‌ها و فداکاری‌های بیدریغ خود ارگان حکومت پهلوی را در هم شکستید تا بجای آن حاکمیتی نوین، حاکمیتی در خدمت زحمتکشان و ستم‌دیدگان و متکی بر آنان ایجاد کنید. شما هزاران شهید دادید تا آنان که زنده‌اند بتوانند در جامعه‌ای آزاد از هر گونه ظلم و استثمار زندگی کنند.

اما بدنبال قیام شما، بجای حکومت زحمتکشان، بجای حکومت میلیون‌ها کارگر و دهقان محروم و ستم‌دیده، حکومت از بالا تعیین شده‌ای بر جامعه تحمیل گشته است که پشت سر شما نقشه بازسازی همان نظام پوسیده سرمایه‌داری را دنبال می‌کند. نظام ورشکسته‌ای که جامعه ما را به سقوط و تباهی سوق داده بود. اینک در برابر چشمان ما باز قد علم می‌کند تا چهره کریه محرومیت و فقر و استثمار را یک بار دیگر نشان دهد.

دهقانان فقر زده‌ای که سرنگونی رژیم سلطنتی را پایان تمامی زورگویی‌های زمینداران غایب می‌دیدند اینک برای حراست از قطعه زمین خود باید به استقبال

گلوه بروند.

ملیت‌های ستم‌دیده‌ای که دهها سال به زنجیر کشیده شده بودند اینک برای در دست گرفتن سرنوشت خویش می‌باید بمباران‌های شبانه شهرها و دهات خود را تحمل کنند.

زنائی که به رهایی از قید هر گونه تبعیض امید بسته بودند، اینک باید تبعیضات تازه‌تری را نیز بپذیرند. سربازانی که دوش بدوش شما علیه نظام کهن مبارزه کردند و از اجرای فرامین جنایتکاران سرپیچی کردند، اینک توسط فرماندهان جدید به اطاعت کورکورانه وادار می‌گردند.

دانشجویانی که در سراسر دوران استبداد، پیشگامان جنبش بودند، اینک بضرپ چماق و گلوه از دانشگاه‌ها، این سنگرهای آزادی شما، بیرون کشیده می‌شوند.

و همه اینها نشان می‌دهند که امروز به انقلاب دیگری نیاز است. انقلابی که نه فقط دولت سرمایه‌دار، بلکه خود سرمایه‌داری را متلاشی کند. فقط شما می‌توانید این انقلاب را رهبری کنید. فقط سازمانهای سراسری شما می‌تواند سازماندهی این انقلاب را به عهده بگیرد.

کارگران ایران،

مبارزات قهرمانانه شما رژیم استبداد را به زانو در آورد. انظار همه ستم‌دیدگان و محرومان جامعه اینک متوجه شماست. بپاخیزید و زحمتکشان و ستم‌دیدگان جامعه را در مبارزه برای استقرار حاکمیتشان رهبری کنید.

شما "مستضعف" نیستید. جامعه بر دوش شما استوارست. قدرت عظیم خود را بکار گیرید. متحد شوید و شوراها را بر اساس وحدت این شوراها قدرت مستقل خود را برای رفع بحرانی که سرمایه‌داری بر جامعه ما تحمیل کرده است بکار اندازید. تاریخ رسالت ایجاد جامعه‌ای نوین و بدون طبقه را به عهده شما گذاشته است. برنامه عمل خود را برای رسیدن به چنین هدفی به پیش بگذارید و همه ستم‌دیدگان و زحمتکشان را دور آن متحد سازید.

زنده باد انقلاب سوسیالیستی!

در باره کمیته‌های عمل مخفی

بحث زیر توسط یکی از طرفداران "دفترهای کارگری سوسیالیستی"، رفیق خ. یاری، در سمینار "انجمن کارگران پناهنده و مهاجر ایرانی" در لندن، تحت عنوان "چشم انداز تشکلات کارگری در ایران"، ۹ اکتبر ۱۹۹۳، ارائه داده شد. خلاصه این سخنرانی از روی نوار پیاده شده و برای ادامه بحث پیرامون تشکلهای مستقل کارگری و رابطه آن با حزب طبقه کارگر، در اختیار خوانندگان قرار می‌گیرد.

از توضیح مفهوم شعار "زنده باد تشکلهای مستقل کارگری" که در سر لوحه نشریه "کارگر تبعیدی" قرار گرفته و ظاهراً مورد تأیید و توافق کلیه نیروهای چپ هم هست، آغاز می‌کنم. اما در ابتدا، باید منظور از کلمه "استقلال" در این شعار روشن شود. از نقطه نظر جنبش کمونیستی منظور از "استقلال" تشکلهای کارگری، یک چیز است و آنهم اینست که این تشکلهای بایستی "مستقل" از سازمانها و احزاب بورژوازی باشند و همین و بس!

در تشکلهای مستقل کارگری نماینده‌های کارگر احزاب سیاسی می‌توانند شرکت و دخالت کنند و به همراه خود برنامه‌ها و نظریات خود را آورده و از آنها دفاع کنند. مفهوم "تشکل مستقل کارگری" این نیست که در آنها صرفاً باید

"کارگران منفرد" و غیر وابسته به احزاب باشند و کارگران وابسته به احزاب به طریقی بایستی حذف شوند. این روش از برخورد در واقع پایه مادی تشکیل های مستقل کارگری را از بین می برد. مفهوم واقعی "تشکل های مستقل کارگری" یعنی تشکیل هایی که مستقل از بورژوازی و جریانات خرده بورژوا که در خدمت بورژوازی قرار گرفته اند، است. والا نمی توان تحت لوای اینکه تشکیل "مستقل" از احزاب است، جلوی ورود کارگران وابسته به احزاب سیاسی که برنامه خاصی دارند و خود اعلام می کنند، را گرفت.

دوم، در مورد تشکیل های مستقل کارگری. این تشکیل ها صرفاً یک نوع نیستند. سندیکاهاى کارگری یک نوع خاص از تشکیل مستقل کارگری است، که عمده تاً در شرایط اعتلای انقلاب توسط کارگران شکل می گیرند. این نوع تشکیل مستقل کارگری عموماً بر سر مسایل صنفی آغاز بکار می کنند. منتهی کارگران کمونیست وابسته به احزاب چه باید به درون این تشکیل ها بروند و در آنها فعالانه شرکت کنند و از طریق بحث ها و شعارهای خود آنها را سیاسی تر کنند و تشکیل را فراتر از مسایل صنفی ببرند. اگر لازم شد حتی گرایش چه سوسیالیستی در داخل سندیکاهاى کارگری ایجاد کنند. در واقع، کارگران کمونیست باید سعی کنند این سندیکاها رفرمیستی نشوند و فراتر از مبارزه در چارچوب محدودیت های جامعه بورژوازی عمل کنند. در مقاطعی هم چنین ارگان هایی می توانند تدارک سرنگونی رژیم را- در صورت امکان- ببینند. بنابراین نقش کارگران کمونیست در درون آنها در شرایط پیشا انقلابی و اعتلای انقلابی چنین خواهد بود. اما اینها فقط در شرایط خاصی مطرح می شوند (در وضعیتی که حزب کمونیست قوی وجود داشته و نفوذ در سندیکاها داشته باشد).

اما اگر از امروز صحبت از این کنیم که تشکیل مستقل کارگری یعنی سندیکاهاى کارگری و پس "زنده باد سندیکاهاى کارگری در ایران"، این یک شعار ناواردی است. چون که در شرایط خفقان امروزی در ایران امکان ایجاد چنین تشکیل های کارگری منتفی است و این امری است کاملاً واضح (اگر هم اتحادیه های کارگری بوجود آیند در غیاب یک حزب انقلابی و دموکراسی نسبی صرفاً اتحادیه های فرمایشی خواهند بود).

نوع دیگر تشکیل های مستقل کارگری، شوراها هستند. شوراها البته با سندیکاها کاملاً متفاوت اند. شوراها عالیترین و دموکراتیک ترین نهادهایی هستند که

تاریخ بخود دیده است. شوراهای کارگری در روسیه و آنهم در شرایط پیشا انقلابی- دوران اعتلای انقلابی- توسط خود طبقه شکل گرفت. مثلاً در شوروی، در سال ۱۹۰۵، در ابتدا حتی گرایش‌های سوسیال دمکراتیک متوجه اهمیت شوراها نشده بودند. بنابراین شوراها هم در وضعیت مشخص تاریخی طرح می‌شوند.

در نتیجه، در شرایط فعلی نمی‌توانیم بطور عمومی صحبت از "تشکل‌های مستقل کارگری" بمیان آوریم. باید بطور اخص روشن کنیم که منظورمان از "تشکل‌های مستقل کارگری" منطبق با واقعیت جامعه ایران امروز چیست؟ برای اینکار باید دید، که طی ۱۵ سال گذشته، چه حرکت‌های عینی در جامعه توسط خود طبقه کارگر انجام گرفته است. ما به عنوان کمونیست‌ها باید این حرکت‌ها را شناخته و سپس آنها را تقویت کنیم. آنچه در سال‌های گذشته- در دوره جنگ و شرایط اختناق آمیز بسیار شدید و پس از آن - اتفاق افتاده اینست که بطور خود بخودی توسط طبقه کارگر اعتصاب‌هایی سازمان یافته اند. می‌توان به جرأت گفت که اکثر گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی در این اعتصاب‌ها نقش تعیین کننده نداشته‌اند. این یک واقعیت است، اگر سازمانی بگوید که نقش تعیین کننده در حرکت‌های چندین سال پیش داشته کذب محض است- اعتصاب‌های ۱۵ سال گذشته بطور مستقل و جدا از سازمان‌های سیاسی انجام گرفته‌اند. سؤال محوری و اصلی اینست که چه کسانی این اعتصاب‌ها را سازمان داده‌اند؟ این اعتصاب‌ها را "مجامع عمومی" کارخانه‌ها سازمان نداده‌اند. آنها را سندیکا‌های کارگری انجام نداده‌اند. آنها را شوراهای کارگری تدارک ندیده‌اند. این اعتصاب‌ها را یک سلسله محافل مخفی کارگری سازمان داده‌اند. شاید در هر کارخانه سه یا چهار نفر که کار زیرزمینی انجام داده‌اند مسئول آنها بوده‌اند- قطعنامه تصویب کرده‌اند، شب‌نامه در آورده‌اند، اعلامیه پخش کرده‌اند و نهایتاً اعتصاب سازمان داده‌اند، آنهم در شرایط خفقان. این کارها شوخی نیست، این کارها بطور مرتب و مداوم انجام گرفته‌اند. گاهی اعتصابات از یک کارخانه به کارخانه دیگر گسترش پیدا کرده‌اند. البته گاهی پراکنده بوده‌اند و اینجا و آنجا شاید به اهدافشان نرسیده باشند و در بعضی جاها شکست هم خورده‌اند، اما در برخی دیگر موارد به پیروزی‌هایی هم دست یافته‌اند. بهرحال سازمان یافته بوده‌اند. این سازماندهی را چه نهادی انجام داده است؟ اگر گروه‌ها نبوده‌اند، اگر سندیکاها نبوده‌اند، اگر مجامع عمومی نبوده‌اند و اگر شوراها نبوده‌اند، پس چه کسانی بوده‌اند؟ پاسخ

اینست که این اعتصاب‌ها توسط عده‌ای کارگر جوان که قشر پیشروی کارگران را تشکیل می‌دهند سازمان یافته‌اند. نهادی هم که از طریق آنان سازمان یافته‌اند شکلی از کمیته‌های مخفی بوده است.

بنابراین شعاری که ما باید مطرح کنیم باید این باشد که این کمیته‌ها گسترش یابند و هم آهنگ شوند و اعتصاب‌های جزئی و محلی را تبدیل به اعتصاب‌های عمومی و سراسری کنند. شعار اصلی ما در وضعیت کنونی این باید باشد. وقتی که می‌گوییم "زنده باد تشکل‌های مستقل کارگری" باید بلافاصله اضافه کنیم "گسترده باد کمیته‌های مخفی کارگری". طرح شعار فوق یعنی تشکیل چنین کمیته‌هایی و نه ساختن سندیکاها. این نکته‌ای است که باید روی آن تأکید شود.

در وضعیت کنونی و در ارتباط با فعالیت‌های آتی (در این سمینار) سه راه حل مطرح می‌شود. یکی از راه حل‌ها اینست که می‌گویید منظور از "تشکل مستقل کارگری" یعنی اتحادیه کارگری، بنابراین باید رفت و هم اکنون از طریق ایجاد هسته‌های سوسیالیستی در کارخانه‌ها اقدام به ساختن سندیکا کرد. راه حل دوم اینست، که اشاره می‌کند از آنجائی که در حال حاضر وقایع و تغییر و تحولاتی در جامعه ایران در حال رخ دادن هستند، امکان دارد رژیم عقب نشینی کرده و به روزه‌هایی دمکراتیک، زیر فشار، تن دهد و نهادهایی بوجود آورد (مانند اتحادیه‌های کارگری). بنابراین ما باید در درون این نهادها مداخله کنیم. راه حل سوم (که من هم از آن دفاع می‌کنم) اینست که تأکید می‌کند که اولاً تشکل‌های مستقل کارگری‌ای که امروز مطرح هستند صرفاً کمیته‌های مخفی عمل کارگری‌اند و ثانیاً پشت سر همین کمیته‌ها نیز بایستی یک تشکیلات سیاسی وجود داشته باشد. بدون یک تشکیلات سیاسی و حزبی، حتی اگر کمیته‌ها به پیروزی‌هایی هم دست یابند، موقتی خواهند بود و نهایتاً شکست می‌خورند. کمیته‌ها بخودی خود نمی‌توانند الزاماً زمینه را برای سرنگونی رژیم آماده کنند. این کمیته‌ها بدون برنامه انقلابی و تشکیلات انقلابی پشت سرشان، خود را نهایتاً خسته می‌کنند و اعضای آنها به تدریج نا امید می‌شوند و لطمه می‌خورند. صرفاً یک سازمان انقلابی می‌تواند آنان را از لطمه‌های جبران ناپذیر مصون دارد.

اکنون می‌پردازیم به توضیح بیشتر نکات فوق و ایرادات به راه حل‌های

اول و دوم.

در مورد راه حل اول، مسئله ساختن هسته‌های سوسیالیستی - در شرایط خاص - می‌تواند مطلوب باشد، منتهی باید روشن باشد که برنامه این هسته‌ها چیستند؟ ایجاد هسته‌های سوسیالیستی برای ساختن صرفاً سندیکا، بحثی است کاملاً ناوارد. چون که بنا بر این پیشنهاد هسته‌های سوسیالیستی نمی‌خواهند نهایتاً سازمان سیاسی و یا حزب بسازند، بلکه می‌خواهند صرفاً "تشکل مستقل کارگری" بسازند. این درک از هسته‌های سوسیالیستی درک ناقصی است.

دومین راه حل را معمولاً گروه‌های سنتی مطرح می‌کنند. از آنجایی که خودشان حزب و گروه خودشان را نقداً ساخته‌اند، می‌گویند که "ما حزب کارگری را ساخته‌ایم و هر کس در جامعه کارگر کمونیست است باید بیاید و به ما بپیوندد". از نقطه نظر اینها اعضای حزب‌شان با در دست داشتن نشریات و ارگان‌های خود می‌روند در درون تشکل‌های کارگری دخالت می‌کنند و افراد را به حزب خود جلب می‌کنند. اینها تصور می‌کنند که سایر گرایش‌های جنبش کارگری دچار بحران هستند و کارشان به جایی نمی‌رسد. این برخورد یک بحث انحرافی است که هیچ راه حلی به جنبش کارگری نشان نمی‌دهد. این روش از کار فقط نشان می‌دهد که تا چه اندازه این گروه‌ها فرقه‌گرا هستند و منافع گروه‌ای خودشان را مافوق منافع کل جنبش کارگری قرار می‌دهند و خود را با آن وفق نمی‌دهند.

نظرگاه سوم، اما بر این اعتقاد است که ساختن کمیته‌های عمل مخفی (که تنها تشکل مستقل کارگری است که در وضعیت کنونی در جامعه طرح شده است)، با ساختن حزب انقلابی در ایران پیوند خورده است. امروز نیز نه در ایران و نه در خارج چنین حزبی وجود ندارد. گروه‌های موجود برنامه انقلابی ندارند و نقش تعیین کننده‌ای در دهه گذشته نداشته‌اند. بنابراین نقش کمونیست‌ها اینست که ضمن گسترش کمیته‌ها و محافل مخفی کارگری که نقداً شکل گرفته‌اند، حزب را از درون و با پیوند با این کمیته‌ها و محافل بسازند. برای تدارک این کار هم، پیشنهاد اینست که در وضعیت کنونی چه در ایران و چه در خارج، بایستی هسته‌های کارگری سوسیالیستی ساخته شوند - با برنامه و اهداف و اصول مشخص انقلابی.

هسته‌های کارگری سوسیالیستی باید معتقد به انقلاب سوسیالیستی باشند. اینها باید به دمکراسی کارگری - که تمام گرایش‌ها موجود به آن بی‌توجه هستند - پای بند باشند. برنامه سنتی رفرمیستی "حد اقل" و "حد اکثر" را کنار گذارند و به

برنامه انتقالی انقلابی روی آورند- برنامه‌ای که از آگاهی فعلی طبقه کارگر شروع می‌کند و قدم به قدم با طرح شعارهایی که طبقه کارگر را برای سازماندهی سرنگونی رژیم و انقلاب سوسیالیستی آماده می‌کند. بنابراین، این هسته‌ها، نهادهای کوچک و محکم و با انضباط مسلح به برنامه انقلابی هستند که در درون کمیته‌های عمل مخفی مداخله می‌کنند.

اما، خود کمیته‌های عمل مخفی الزاماً سوسیالیستی نیستند. در درون این کمیته‌ها، گرایش‌های مختلف و مبارزین با عقاید متفاوت (حتی مسلمان) می‌توانند شرکت داشته باشند (تا جایی که همه خواهان مبارزه علیه رژیم و سرنگونی آن باشند). بنابراین نقش کارگران کمونیست متشکل در هسته‌های سوسیالیستی، اینست که ضمن مداخله و فعالیت مشخص با کمیته‌ها و گسترش آنها، برنامه انقلابی را به درون آنها ببرند و از این طریق زمینه را برای جلب عناصر انقلابی و در نتیجه ساختن نطفه‌های اولیه یک حزب انقلابی فراهم آورند.

برقرار باد تشکل‌های مستقل کارگری!
گسترده باد کمیته‌های عمل مخفی کارگری!

زنده باد حزب پیش‌تاز انقلابی!

پیش بسوی ایجاد هسته‌های کارگری سوسیالیستی!